



الگوهای حل منازعه در افغانستان  
ناریوی پایان بخشدن به منازعه از طریق مذاکره  
مطالعات صلح ۳

دکتر یعقوب ابراهیمی



AISS-P-017-2018

انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان

---

الگوهای حل منازعه در افغانستان: سناریوی پایان  
بخشیدن به منازعه از طریق مذاکره

---

مطالعات صلح ۳

## © ۱۳۹۷ انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان

انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان (AISS) یک نهاد مستقل پژوهشی است که در میزان سال ۱۳۹۱ به هدف فراهم سازی زمینه‌ی علمی و اکادمیک پیرامون موضوعات راهبردی افغانستان در سطوح منطقه‌ای و بین المللی تاسیس شده است. انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان تلاش دارد با انجام دادن پژوهش‌های مستقل، ترجمه و چاپ کتاب‌ها و مقالات علمی، برگزاری همایش‌ها و کنفرانس‌های ملی و بین المللی به رشد و بهبود دموکراسی، امنیت، صلح، حکومت‌داری خوب و ... در جامعه کمک کند.

### رفع مسئولیت

تحلیل‌های ارائه شده در این گزارش متعلق به گروه پژوهشی بوده و موضع رسمی انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان و مرکز مساعدت ملی برای دموکراسی (NED) نمی‌باشد



---

## الگوهای حل منازعه در افغانستان: سناریوی پایان‌بخشیدن به منازعه از طریق مذاکره

نویسنده: یعقوب ابراهیمی

شماره نشر: AISS-P-017-2018

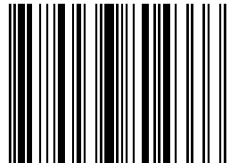
چاپ: اول ۱۳۹۷ کابل

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

نشانی: قلعه ۹ برج، کارته پروان، کابل، افغانستان

شماره تماس: ۰۰۹۳۲۰۲۲۳۲۸۰۶ / ۰۰۹۳۷۹۹۸۴۰۱۶۱

ISBN 978-9936-8043-3-3



9 789936 804333

## فهرست مطالب

۱	پیش‌گفتار
۳	سپاس‌گزاری نویسنده
۴	یافته‌های اصلی
۹	درآمد
۲۲	روش‌شناسی
۲۶	عوامل و ساختار شورش‌گری طالبان
۴۸	حل‌منازعه: پیروزی نظامی نامحتمل است
۵۷	مذاکره و شرایط آن
۶۶	مذاکره و لزوم فشار
۷۴	مذاکره در شرایط دشوار
۸۲	نتیجه‌گیری
۸۸	ضمیمهٔ الف: پرسش‌نامه
۹۱	ضمیمهٔ ب: لیست مصاحبه‌شوندگان
۹۳	واژه‌نامه
۹۷	فهرست منابع

این صفحه سفید گذاشته شده است.

## پیش‌گفتار

این تحقیق بخشی از سلسله پژوهش‌های مطالعات صلح انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان است. پژوهش‌های دیگر انستیتوت در این زمینه شامل «نگرش و برداشت مردم افغانستان از گفتگوهای صلح دولت با طالبان» (۱۳۹۴)، «بررسی گفتگوهای صلح در افغانستان در چهار دهه گذشته» (۱۳۹۵)، مغالطه‌های پروسه صلح در افغانستان: دیدگاه مردم (۱۳۹۷) و مجموعه‌ای از پژوهش‌ها درباره گرایش‌های افراط‌گرایی در بخش‌های مختلف در افغانستان از جمله دانشگاه‌ها، مدرسه‌ها، پولیس ملی افغانستان و رسانه‌های اجتماعی می‌باشند.

این پژوهش تلاش است برای ایجاد بستری دموکراتیک و همه‌شمول برای گفتگوی سازنده در مورد فرآیند صلح، از یک طرف میان شهروندان افغانستان و طرف دیگر میان جوانب مختلف دخیل در فرآیند صلح است. بدیهی است که صلح موفق و پایدار در افغانستان نیازمند یک گفتمان سیاسی ملی و همه‌شمول می‌باشد. هدف ما به عنوان یک مرکز تحقیقاتی، نه تنها ایفای نقش سازنده در آگاهی‌دهی به شهروندان، بلکه مطرح کردن برخی از پرسش‌های انتقادی و تأمل‌برانگیز برای گفتمان‌ها و پژوهش‌های آینده است.

نوشته حاضر یک پژوهش علمی است که متخصصین مربوطه آن را مرور کرده‌اند. این پژوهش در جدی ۱۳۹۷ آغاز شد و اجرای آن، هشت ماه زمان را دربرگرفت. پس از مطالعات اولیه و مرور ادبیات توسط نویسندگان، مصاحبه‌های این تحقیق توسط پژوهش‌گران انستیتوت در کابل انجام شده و

بعد از تبدیل مصاحبه‌ها به متن، برای تجزیه و تحلیل به نویسنده ارسال شدند. انستیتوت از همه کسانی که در غنی‌سازی این پژوهش چه با شریک‌سازی دیدگاه‌های‌شان به عنوان مصاحبه‌شونده یا نظرات سازنده و انتقادی‌شان به عنوان داوران هم‌تا (Peer Reviewers) سهم گرفتند، سپاس‌گزاری می‌کند. سپاس ویژه از داکتر بارنت روبین و داکتر مگنس مارسدن که نسخه اولیه این پژوهش را خواندند و مرور کردند. به همین ترتیب، انستیتوت از تلاش همه کسانی که به هر نحوی در تکمیل و نهایی شدن موفقانه این پژوهش سهم گرفتند، قدردانی می‌کند.

دکتر عمر صدر

انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان

## سپاس‌گزاری نویسنده

می‌خواهم از تمام کسانی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در انجام این پژوهش سهم گرفتند، سپاس‌گزاری کنم: سپاس ویژه از داکتر داوود مرادیان، رئیس انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان که زمینه انجام این تحقیق به‌موقع را فراهم نموده و جریان تحقیق را تسهیل کرد. همچنین از داکتر عمر صدر، پژوهش‌گر انستیتوت مطالعات استراتژیک، که در مراحل مختلف تحقیق از جمع‌آوری داده‌ها تا مرور نسخه‌های اولیه این پژوهش همکاری کردند، تشکر می‌کنم. قابل یادآوری است که این پژوهش بدون همکاری پژوهش‌گران ساحوی انستیتوت در کابل که مصاحبه‌ها را انجام داده و آن را پیاده کردند، محقق نمی‌شد. از آن‌ها نیز صمیمانه تشکر می‌کنم. این پژوهش همچنین از نظریات روشن‌گرانه داکتر مگنس مارسدین و داکتر بارت روبرین بهره برده است. نظریات آن‌ها نسخه اولیه تحقیق را غنای بیشتری بخشید. در یک کلام، از تمام کسانی که با همکاری، هم‌رسانی نظریات و سهم‌گیری خویش، انجام این تحقیق را میسر کردند، قدردانی می‌کنم. امیدوارم یافته‌های این تحقیق برای رسیدن به صلح پایدار در افغانستان کمک کند.



## یافته‌های اصلی

- طرف‌های درگیر منازعه افغانستان روی شرایط و آجندای حل منازعه از طریق مذاکره توافق ندارند: دولت به دنبال مذاکره مستقیم با طالبان، با هدف ادغام این گروه در روند سیاسی پسا-کنفرانس بُن است. طالبان دولت را غیرمشروع پنداشته و بر مذاکره با ایالات متحده تأکید می‌کنند. ایالات متحده از موضع دولت افغانستان حمایت می‌کند.
- طالبان بر این باورند که حضور نیروهای خارجی در افغانستان عامل اصلی منازعه است و بر خروج این نیروها به عنوان گام اصلی برای آغاز روند صلح تأکید می‌کنند.<sup>۱</sup>
- فهم مشترک در مورد عوامل و مسائل منازعه وجود ندارد: طالبان شورش‌گری را مقاومت در برابر نیروهای خارجی توصیف می‌کنند، اما دولت معتقد است شورش طالبان از سوی پاکستان تحمیل شده است.
- دولت و طالبان هر دو تحت نفوذ بازیگران خارجی قرار دارند که این امر، امکان مذاکره دوجانبه بین دو طرف را پیچیده و دشوار کرده است.

---

۱. Mawlawi Haibatullah Akhundzada, "Message of Felicitation of the Esteemed Amir-ul-Mumineen Sheikh-ul-Hadith Mawlawi Hibatullah Akhundzada (may Allah protect him) on the occasion of Eid-ul-Fitr", *alemarah*, June.

- پس از مرگ ملا عمر، طالبان به لحاظ تشکیلاتی انشعاب یافتند، اما توانستند اتحاد سیاسی خود را در محور «شورای کویته» حفظ کنند که به عنوان شورای رهبری نیز یاد می‌شود.
- جنگجویان طالبان حداقل از چهار لایه تشکیل شده است: اسلام‌گراهای ایدئولوژیک، افراد بیکار و ناراضی، عناصر محلی که به دلیل رقابت‌های قبیله‌ای به طالبان پیوسته‌اند، و حلقه‌های خارجی هم‌سو با این گروه.
- منازعه در افغانستان پیچیده و متأثر از عوامل متعدد و بازیگران زیادی در سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. بنابراین، حل منازعه نباید به مذاکره میان دولت و طالبان محدود بماند.
- قدرت‌های منطقه‌ای عمدتاً برای اعمال فشار بر ایالات متحده در افغانستان و برای جلوگیری از گسترش نفوذ آمریکا در منطقه، از طالبان حمایت می‌کنند.
- وضع موجود بُن‌بستی است که در آن نه طالبان و نه دولت می‌تواند از راه نظامی پیروز گردد.
- بُن‌بست کنونی به نفع طالبان است و این گروه در حفظ وضع موجود تلاش خواهد کرد تا از طریق بی‌اعتبار کردن دولت، وضعیت را بیشتر به نفع خود تغییر دهند.
- دولت افغانستان معتقد است که عوامل منطقه‌ای دلیل اصلی منازعه است، اما به عقیده بازیگران خارجی، عوامل اصلی، شورش‌گری داخلی و ملی است.

- اولویت اصلی در آجندای مذاکره دولت، پایان دادن به خشونت و ترغیب طالبان به میز مذاکره است؛ اما این آجندا فاقد یک دیدگاه درازمدت برای تأمین صلح می باشد.
- بازیگران داخلی و بین‌المللی از مذاکرات صلح میان دولت و طالبان حمایت می کنند، اما شناخت کافی در مورد توقعات متفاوتی که دو طرف منازعه از نتیجه این مذاکرات دارند، وجود ندارد (طالبان خواهان تأسیس یک رژیم مبتنی بر شریعت در کابل است؛ در حالی که دولت در صدد ادغام طالبان در چارچوب روند سیاسی پسا-کنفرانس بن است).
- نبود همکاری منطقه‌ای در قبال مذاکرات و سیاست‌های چنددست قدرت‌های منطقه‌ای در افغانستان از موانع اصلی در برابر حل منازعه از طریق گفتگو است. بنابراین، کنار هم آوردن مواضع مختلف و ایجاد یک اجماع بر سر مذاکره از چالش‌های اصلی فراراه پروسه صلح است.
- در حالی که در گذشته، مذاکرات مستقیمی میان دولت و طالبان صورت نگرفته، بازیگران بین‌المللی نیز نتوانستند حداقل مجراهای ارتباطی ثابتی را از طریق میانجی‌گری بین طرفین به وجود آورند و در ایجاد «دفتر بی طرفانه» برای انجام گفتگوها ناکام شدند.
- فقدان یک الگوی روشن و آجندای گام‌به‌گام برای حل منازعه که تمام طرف‌ها روی آن توافق داشته باشند و همچنین اختلاف بازیگران داخلی و خارجی، هر گونه پیشرفتی برای حل منازعه از طریق گفتگو را به چالش می کشد.

- طالبان با دولت گفتگو نخواهند کرد، مگر این که در میدان جنگ تضعیف شوند و از سوی حامیان منطقه‌ای‌شان برای حاضر شدن به میز مذاکره تحت فشار قرار گیرند.
- تلاش‌ها برای مذاکره با طالبان به موفقیت نخواهد رسید، مگر این که حامیان منطقه‌ای این گروه، به‌ویژه پاکستان، همکاری کنند.
- اکثر طرف‌ها، به‌ویژه واشنگتن دی‌سی، بر این باورند که فشار بیشتر بر پاکستان برای آوردن طالبان بر سر میز گفتگوهای صلح کمک خواهد کرد.
- هر نوع گفتگو در هر سطح و مکانی، در مراحل اولیه ضروری است تا راه را برای مذاکرات ساختارمند و رسمی‌تر هموار کند.
- ترکیبی از هر دو راهبرد استفاده از زور و تلاش برای مذاکره، بهترین راهکار برای آوردن طالبان بر سر میز مذاکره است.
- مذاکرات موفقانه صلح با نتیجه قابل قبول در افغانستان، مستلزم آن است تا تمام تلاش‌ها برای انجام مذاکرات، شفاف و آشکار باشند.
- تلاش‌های دولت برای مذاکرات باید با اصلاحات و بهبود حکومت‌داری خوب، تأمین فرصت‌های شغلی، تأمین امنیت، و ترویج حاکمیت قانون همراه باشد تا عوامل داخلی شورش‌گری از بین برده شود.
- تلاش‌های دولت برای مذاکرات باید با دیپلماسی منطقه‌ای فعال همراه باشد تا عوامل خارجی منازعه را مدیریت کند.
- سیاست ایالات متحده نباید کشورهای همسایه را که از قبل در مورد نفوذ امریکا در افغانستان نگران‌اند، تحریک کند.

- دولت و طالبان برای اعتمادسازی، باید از خود ارادهٔ سیاسی برای مذاکره نشان دهند و قابلیت خود را در پیروی از هر گونه نتیجهٔ مذاکرات احتمالی مشخص سازند.
- برای تعریف و مشخص کردن آجندا، جزئیات، مراحل و مکان‌های مذاکره، در مراحل اولیهٔ مذاکره باید یک مجرای ارتباطی ثابت به وجود بیاید.
- از این‌که مذاکرات مستقیم در وضعیت کنونی دشوار به نظر می‌رسد، برای ایجاد یک مجرای ارتباطی اولیه میان طرف‌ها، مشخص کردن یک میانجی از سوی بازیگران داخلی و خارجی ضروری است.

## درآمد

منازعه در جوامع انسانی بنابر عواملی به میان می‌آید و به محض از میان رفتن عوامل و حل شدن مسائل آن، پایان می‌یابد. در مجموع، برای حل منازعه سه روش وجود دارد: استفاده از قوه قهریه که به غلبه نظامی یک طرف منجر می‌گردد؛ مذاکره از طریق گفتگوهای صلح؛ و ترکیب هم‌زمان استفاده از قوه قهریه و مذاکره که مسلتم فشار در میدان جنگ در حین تلاش‌ها برای انجام مذاکرات می‌باشد. مناسب بودن هر یک از این سه روش در یک منازعه، به توانایی نسبی طرف‌های جنگ، نوع، ابعاد، و مراحل منازعه، و انتظارات متقابل طرف‌ها از نتایج منازعه بستگی دارد. به هر صورت، یک منازعه تنها زمانی پایان می‌یابد که طرف‌های منازعه به این نتیجه برسند که از ختم جنگ بیشتر از دوام آن سود می‌برند. هر نوع جنگی قبل از رسیدن به یک پایان معقول، چرخه تشدید، تسکین، بروز مجدد و تشدید مجدد را طی می‌کند. هر یک از این مراحل نیازمند خط‌مشی‌های ویژه حل منازعه است.

امروزه، جنگ در افغانستان در نتیجه ناکامی‌های مداوم در حل منازعه در هفده سال گذشته به نقطه تشدید مجدد رسیده است. پس از کنفرانس بن در قوس ۱۳۸۰، هم اداره موقت به رهبری حامد کرزی و هم حامیان بین‌المللی آن در قبال طالبان که در آغاز بر آنها برچسب گروه تروریستی زدند، سیاست استفاده از قوه قهریه را در پیش گرفتند. این رویکرد منجر به فشار شدید نظامی بر طالبان از سوی نیروهای ائتلاف و بسیج نیروهای امنیتی افغانستان برای جنگ با بقایای طالبان به شیوه نظامی شد؛ به‌ویژه

حملات سرکوب‌گرانه ایالات متحده در این دوره فعالانه و تهاجمی بود که در آغاز نتایجی را نیز در پی داشت. در این مرحله، کشور عمدتاً از طالبان پاک‌سازی شد و تهدید شورشیان جدی به نظر نمی‌رسید. این وضعیت تصویری را خلق کرد که افغانستان در مسیر درست ثبات و توسعه سیاسی قرار دارد؛ اما این باور با تغییر در سیاست‌های بین‌المللی به چالش کشیده شد. با حمله ایالات متحده به عراق در حمل ۱۳۸۲، توجه از تحکیم دست‌آوردهای اولیه و ادامه سرکوب طالبان به جنگ شورشیان در عراق تغییر یافت. کاهش توجه به افغانستان و همچنین ظهور مجدد طالبان، دولت افغانستان را در موقعیت ضعیف‌تر از آن قرار داد تا هم‌زمان بتواند دست‌آوردهای پس از کنفرانس بن را حفظ و با طالبان مبارزه کند.

خیزش دوباره خشونت‌آمیز طالبان در سال ۱۳۸۳، مرحله دوم تلاش برای کنارآمدن با مشکل طالبان را به همراه داشت. این مرحله که تا آغاز برنامه رئیس‌جمهور اوباما برای خروج نیروهای امریکایی از افغانستان و انتخاب دوباره رئیس‌جمهور کرزئی در سال ۲۰۰۹ ادامه یافت؛ سیاست نخستین استفاده از قوه قهریه به سیاست استفاده از ترکیب فشار نظامی و تلاش برای مصالحه تغییر کرد. در حالی که ایالات متحده به سیاست مبارزه با تروریسم ادامه داد، دولت افغانستان با شاخه‌های طالبان که گفته می‌شد با القاعده ارتباط نداشتند، سیاست آشتی را در پیش گرفت. دلیل اصلی شکست مذاکرات و تلاش‌های مصالحه در این مرحله، مواردی بود که باید از سوی دولت افغانستان و متحدان بین‌المللی آن اصلاح می‌شدند. این موارد عبارت بودند از: سیاست‌های بیشتر واکنشی تا کنش‌گرایانه در میدان جنگ،

دست‌کم گرفتن نیاز به مدیریت عوامل داخلی و منطقه‌ای منازعه، و عدم یک سیاست منسجم حل منازعه.

پس از انتخاب مجدد رئیس‌جمهور کرزی در سال ۱۳۸۸ و بدبینی فزاینده او در مورد فعالیت‌های نیروهای بین‌المللی در افغانستان، او شیوه جدید مذاکره با طالبان را در پیش گرفت که با طرح آن، تلاش‌ها برای حل مسئله شورشیان وارد سومین مرحله شد. سازوکار پیش‌برد مذاکرات در این مرحله به شورای عالی صلح افغانستان واگذار شد که در سال ۱۳۸۹ در نتیجه «جرگه ملی مشورتی صلح» تشکیل شد؛ جرگه‌ای که در آن ۱۶۰۰ نماینده برای مشوره در مورد روند صلح در کشور، در کابل گرد هم آمدند.<sup>۲</sup> در ابتدا شورای عالی صلح به رهبری برهان‌الدین ربانی، رئیس‌جمهور پیشین دولت اسلامی افغانستان (۱۳۷۱-۱۳۸۰) که اتفاقاً خود او در سال ۱۳۷۵ از سوی طالبان از قدرت کنار زده شده بود، کارش را آغاز کرد. بلافاصله پس از تأسیس آن، شورای عالی صلح به دلیل عدم ظرفیت در مدیریت منازعه از یک سو، و عدم هماهنگی با نیروهای بین‌المللی از سوی دیگر، اعتبار خود را از دست داد. بازیگران خارجی طبق سیاست‌های خودشان و بدون در نظر گرفتن برنامه کرزی با طالبان تماس برقرار کرده و آجنداهای موازی مذاکره با طالبان را پیش می‌بردند. یک نمونه این رویکرد، افتتاح دفتر سیاسی طالبان در قطر در ماه جوزای سال ۱۳۹۲ است که در نتیجه تماس مستقیم دیپلمات‌های امریکایی و آلمانی با عناصر طالبان، از جمله طیب آغا، به

---

۲. "Resolution Adopted at the Conclusion of the National Consultative Peace Jirga," *United Nations Peacemaker*, June 6, 2010 <https://peacemaker.un.org/node/1551>



منظور گشایش مجرای گفتگوهای صلح با طالبان ایجاد شد.<sup>۳</sup> این دفتر پس از اعتراض کرزی بر برافراشته شدن بیرق امارت اسلامی افغانستان و این که این دفتر از امارت اسلامی افغانستان نمایندگی خواهد کرد، بسته شد. برافراشتن بیرق امارت اسلامی در قطر را در افغانستان طوری تفسیر کردند که گویا طالبان تلاش دارند خود را به عنوان دولت موازی با جمهوری اسلامی افغانستان معرفی کنند.

کرزی در واکنش به تماس‌های مستقیم دیپلمات‌های خارجی با طالبان، با برخی از عناصر طالبان «تماس‌های مخفی» برقرار کرد.<sup>۴</sup> طرح مذاکرات کرزی جهت آوردن طالبان به میز مذاکره هیچ سودی نداشت؛ اما چانه‌زنی کرزی و شورای عالی صلح با عناصری از شورشیان که از هسته اصلی طالبان نمایندگی نمی‌کردند، به رهایی صدها جنگجوی طالبان از زندان پل چرخ می‌انجامید.

برخلاف انتظارات کرزی، جنگجویان آزاد شده دوباره به میدان جنگ بازگشتند که در نتیجه آن، افغانستان وارد یک مرحله خونین‌تر شورش‌گری و حملات انتحاری شد. در این روند، رئیس شورای عالی صلح نیز در خانه‌اش در کابل، از سوی یک مهاجم انتحاری ترور شد که خود را یکی از فرمانده

---

۳. Christoph Reuter, Gregor Peter Schmitz, & Holger Stark, "How German Diplomats Opened Channel with Taliban," *Spiegel Online*, January 10, 2012; Dean Nelson and Ben Farmer, "Secrete Peace Talks Between US and Taliban Collapse over Leaks," *The Telegraph*, August 10, 2011; Steve Coll, *Directorate S: The CIA an America's Secrete Wars in Afghanistan and Pakistan* (New York: Penguin Press, 2018), 563-585.

۴. Azam Ahmad and Matthew Rosenberg, "Karzai Arranged Secret Contacts with Taliban," *The New York Times*, February 3, 2014.

هان طالبان معرفی و ادعا کرده بود که برای تحقق طرح صلح کرزی به کابل آمده است.<sup>۵</sup> قبل از ترور ربانی، دستگاه امنیتی پاکستان نیز چهره‌های «نسل پیشین» طالبان مستقر در کویته و کراچی را هدف قرار داد تا کنترل هر نوع توافق سیاسی ممکن در افغانستان را حفظ کند.<sup>۶</sup> این اقدام پاکستانی‌ها در افکار عامه افغانستان طوری تعبیر شد که گویا دولت پاکستان عناصری از طالبان را که برای گشایش راه‌های گفتگو با کرزی در مورد مصالحه سیاسی «به رهبری افغان‌ها» آمادگی می‌گرفتند، هدف قرار داده است.

علی‌رغم این حوادث، کرزی همچنان به تأکید خود بر مذاکره دوجانبه با طالبان که او آن‌ها را آشکارا «برادران ناراضی» می‌خواند، ادامه داد؛ اما الگوها و آجندای متناقض حل منازعه و پیش‌شرط‌های انعطاف‌ناپذیر طرفین، مانع پیشرفت در جهت حل منازعه از طریق گفتگو شد. در حالی که دولت در تلاش ادغام طالبان در روند سیاسی پسا-کنفرانس بن بود، این گروه پیش‌شرط‌هایی را برای مذاکره پیش کشید که پذیرش آن‌ها برای دولت ناممکن بود. پیش‌شرط‌های عمده طالبان، به گونه مثال، خروج کامل نیروهای خارجی و ایجاد یک دولت مبتنی بر شریعت در کابل بود.<sup>۷</sup> به این

---

۵. "Afghan Peace Council Head Rabbani Killed in Attack," *BBC*, September 20, 2011:

<https://www.bbc.com/news/world-south-asia-14985779>

۶. Alex Strick Van Linschoten and Felix Kuehn, *An Enemy We Created: The Myth of the Taliban al-Qaeda Merger in Afghanistan 1970-2010* (London: Hurst & Company, 2012), 294.

۷. On government's integration program see Linschoten and Kuehn, *An Enemy We Created*, pp. 318-319; In his Eid-ul-Fitr message in September 2010, Mullah Omer emphasized that the Taliban's upcoming government and foreign policy will be based on Sharia Law. On this see Mullah Mohammad Omer, "Message of Felicitation of the Esteemed Amir-ul-Momineen Mullah

ترتیب، پرکردن خلأ میان یک سناریوی ایدئال و وضع موجود، با ابزارها و امکانات دست‌داشته طرفین برای اعمال نفوذ بر یکدیگر ممکن نبود.

پس از انتخابات ریاست‌جمهوری جنجال‌برانگیز و تشکیل حکومت وحدت ملی در سال ۱۳۹۳، طالبان بار دیگر به مذاکرات صلح دعوت شدند. استراتژی نخستین رئیس‌جمهور غنی شبیه مرحله دوم گفتگوهای صلح رئیس‌جمهور کرزی بود (استفاده هم‌زمان از اجبار و مذاکره)، که در حال حاضر مذاکره در آن، اولویت بیشتر یافته است. این تغییر را می‌توان در پیشنهاد صلح رئیس‌جمهور در ماه حوت ۱۳۹۶ و آتش‌بس یک‌جانبه او در جوزای ۱۳۹۷ مشاهده کرد. هم‌زمان با تشدید تلاش‌های رئیس‌جمهور غنی برای آوردن طالبان به میز مذاکره، استراتژی جدید رئیس‌جمهور دونالد ترامپ در جنوب آسیا و به دنبال آن فشارهای ایالات متحده بر پاکستان و طالبان، این تصور را به وجود آورد که ممکن است سیاست‌های جدید، بُن‌بست کنونی را بشکند. به دنبال این تحولات، رئیس‌جمهور غنی پیشنهاد بلندپروازانه‌ای را به طالبان پیشکش کرد. این پیشنهاد در دومین کنفرانس پروسه کابل در ماه حوت ۱۳۹۶ اعلان شد. پیشنهاد رئیس‌جمهور افغانستان مشوق‌های بی‌سابقه‌ای از جمله تعدیل احتمالی قانون اساسی، وعده‌رهایی

---

Mohammad Omer Mujahid on the Eve of Eid-ul-Fitr,” *theunjustmedia*, September 8, 2010; Haibatullah Akhundzada, “Message of Felicitation.” On Taliban’s conditions and emphasis on the withdrawal of foreign troops see the series the Taliban’s political statements in [www.alemarah.com](http://www.alemarah.com), particularly, Haibatullah Akhundzada, “Message of Felicitation.”

اعضای طالبان از زندان، و به رسمیت شناختن این گروه به عنوان حزب سیاسی را شامل می‌شد.<sup>۸</sup>

در حالی که این پیشنهاد از سوی تمام طرف‌های دخیل در افغانستان حمایت شده است، طالبان از دادن پاسخ مستقیم به این درخواست خودداری کرده است. در عوض، این گروه همچنان بر استراتژی سنتی «ستیزه‌جویی» به عنوان ابزار اصلی سیاسی ادامه داده و هم‌زمان به خواست‌شان برای مذاکرات مستقیم با ایالات متحده تأکید می‌کنند.<sup>۹</sup>

درخواست طالبان برای گفتگوهای مستقیم با ایالات متحده چیز تازه‌ای نیست. علاقه‌مندی طالبان به گفتگو با ایالات متحده، به طور سنتی سیاست بین‌المللی این گروه از زمان ظهور آن‌ها در میانه جنگ داخلی افغانستان بوده است. به طور مثال، طالبان در اواخر دهه ۱۳۷۰ و شروع ۱۳۸۰، این گروه نمایندگان خود را به امریکا فرستاد تا با مقامات امریکایی روی مسائل مشخص از جمله کرسی افغانستان در سازمان ملل متحد و به رسمیت شناختن امارت اسلامی افغانستان از سوی ایالات متحده و سازمان ملل

---

۸. “Government Discloses Details of Ghani’s Peace Offer,” *Tolo News*, February 28, 2018.

۹. Akhundzada, “Message of Felicitation;” Zaef, “Special Interview;” “Statement by Political Office of Islamic Emirate Concerning Last Comments by US Department of State;” *alemarah*, February 28, 2018 <https://alemarah-english.com/?p=26067>; “Letter of the Islamic Emirate to the American People,” *alemarah*, February 14, 2018 <https://alemarah-english.com/?p=25640>

متحد صحبت کنند؛ اما آن‌ها بدون حصول هیچ نتیجه واضح به افغانستان بازگشتند.<sup>۱۰</sup>

در دوران پس‌این نیز، طالبان بارها خواستار گفتگو با ایالات متحده شده‌اند که برخی از این پیشنهادات از سوی ایالات متحده رد شده و برخی دیگر به دلایل مشخص از جمله پیش‌شرط‌های انعطاف‌ناپذیر طالبان و یا عهدشکنی این گروه، با شکست مواجه شده است. برافراشتن بیرق امارت اسلامی بر فراز دفتر تازه‌تأسیس قطر در سال ۱۳۹۲ نمونه‌ای از عهدشکنی طالبان است. برافراشتن بیرق امارت اسلامی در این دفتر، در تضاد با نقشه راه طرح‌شده بود و بدون مشوره با ایالات متحده و دیگر طرف‌ها صورت گرفت که منجر به تعطیلی رسمی این دفتر شد.

با وجود این‌که درخواست اخیر طالبان برای گفتگوهای مستقیم با ایالات متحده در ابتدا از سوی رئیس‌جمهور ترامپ رد شد،<sup>۱۱</sup> و سفارت امریکا در کابل سیاست رسمی خود را تسهیل گفتگوهای مستقیم میان دولت و طالبان توصیف می‌کند،<sup>۱۲</sup> اخیراً اعلان شد که الیس ویلز، فرستاده ویژه امریکا برای جنوب آسیا، در ماه سرطان ۱۳۹۷ با مقامات طالبان دیدار کرده

---

۱۰. Yaqub Ibrahimi, "The Taliban's Islamic Emirate of Afghanistan: 'War-Making and State-Making' as an Insurgency Strategy," *Small Wars and Insurgencies*, 28(6), 2017: 956-957

۱۱. "Trump: We Don't Want to Talk with the Taliban." *Radio Free Europe*, January 29, 2018; reference to the political officer of the US Embassy in Kabul participated in this research.

12. Reference to the political officer of the US Embassy in Kabul participated in this research.

است.<sup>۱۳</sup> این ملاقات یک دیدار «مقدماتی» خوانده شده و روشن نیست تا چه حدی هم‌سو یا در تضاد با سیاست مذاکره معروف به «به رهبری و مالکیت افغانستان» رئیس‌جمهور غنی است، که به طور گسترده از سوی متحدین بین‌المللی‌اش حمایت می‌شود.<sup>۱۴</sup>

با وجود نادیده گرفته‌شدن پیشنهاد رئیس‌جمهور غنی از سوی طالبان و ادامه خشونت این گروه در میدان جنگ و تأکید بر مذاکرات مستقیم با امریکایی‌ها، دولت تلاش‌های خود در همه سطوح محلی، حکومتی و بین‌المللی را افزایش داده است تا طالبان را به میز مذاکره بکشاند. نشست سه‌جانبه علمای دین اندونزی، پاکستان و افغانستان در جاوای غربی در ماه ثور ۱۳۹۷ که با صدور اعلامیه‌ای، تروریسم و حملات انتحاری را به عنوان اعمال مخالف اصول اسلامی محکوم کرد؛<sup>۱۵</sup> و آتش‌بس یک‌جانبه رئیس‌جمهور غنی در ماه جوزای همین سال، اقدامات عمده دولت برای شروع مذاکره می‌باشد. هرچند طالبان در پاسخ به اشرف‌غنی سه روز عید فطر را آتش‌بس اعلان کردند، این تلاش‌ها به هیچ پیشرفتی منتج نشد. رهبری طالبان پیوسته از شناختن دولت به عنوان طرف مشروع برای مذاکره ابا می‌ورزد. برعلاوه، علی‌رغم تمدید آتش‌بس از سوی رئیس‌جمهور غنی،

---

۱۳. “Taliban Sources Confirm Qatar Meeting With Senior US Diplomat.” *BBC*, July 30, 2018:

<https://www.bbc.com/news/world-asia-45006643>

۱۴. Laignee Barron, “Mike Pompeo Pushes for Peace Talks with the Taliban During a Surprise Stop in Afghanistan,” *Time*, July 10, 2018 <http://time.com/5334263/mike-pompeo-peace-talks-taliban/>

۱۵. Sheany, “Ulema from Three Countries Meet in West Java, Denounce Terrorism, Suicide Attacks,” *Jakarta Globe*, May 11, 2018.

طالبان بلافاصله پس از مهلت سه‌روزه حملات خشونت‌بار خود را از سر گرفتند. در نتیجه، بُن‌بست همچنان در برابر یک روند صلح معنادار در افغانستان پابرجاست. بُن‌بست و تداوم منازعه در افغانستان شامل ابعاد سیاست خارجی نیز می‌شود. بنابراین، برای بازکردن پیچیدگی‌های این بُن‌بست لازم است عوامل و ابعاد چندلایهٔ منازعه در سطوح داخلی و بین‌المللی را بررسی کنیم.

طالبان و منازعه هر دو پدیده‌های مستقل نیستند و نمی‌توان آن‌ها را به طور مجرد مورد بحث قرار داد. یک سیاست حل منازعهٔ منسجم بایست طوری طرح گردد که بتواند عوامل و ابعاد منازعهٔ جاری را در سطوح چندگانه مورد حل و فصل قرار دهد. بنابراین، سناریوی دولت در برابر طالبان نمی‌تواند بستر جامعی برای حل منازعه باشد.

بدیهی است که تلاش‌های مداوم دولت افغانستان و شرکای بین‌المللی آن برای از میان برداشتن موانع مذاکره با طالبان به دلیل نبود یک خط‌مشی مرکزی که مورد توافق همهٔ طرف‌های درگیر بوده و همه به گونهٔ یک‌دست به آن متعهد باشند، به چالش کشیده شده است. چنین خط‌مشی‌ای، عوامل و ابعاد پیچیده و چندلایهٔ منازعه را در کنار هم قرار داده و گزینه‌هایی را برای عبور از بُن‌بست فراراه گفتگوهای صلح ارائه خواهد کرد. چنین سیاستی، همچنین اقدام عملی برای مصالحه از طریق گفتگو را در برداشته، و نقش و محدودیت‌های طرف‌های مختلف را در روند یک مذاکرهٔ احتمالی به وضوح توضیح می‌دهد.

در غیاب چنین سیاستی، تلاش‌های یک‌جانبه‌ی بازیگران مختلف (مانند شورای عالی صلح، عناصر قبیله‌ای و مذهبی، ایالات متحده، اتحادیه‌ی اروپا، سازمان ملل متحد، روسیه، ناروی، پاکستان، ایران، چین، هند، ترکیه، ازبکستان و بسیاری دیگر) جهت نفوذ بر جنگ و صلح در افغانستان موفقیتی در پی نخواهد داشت. نبود یک سیاست واحد، همچنین به طرح الگوها و آجندای متناقض حل منازعه انجامیده که در نتیجه موجب ایجاد آشفتگی در حل منازعه شده است. امروزه، در حالی که تمام بازیگران داخلی و بین‌المللی از حل منازعه از طریق گفتگو حمایت می‌کنند، عدم توافق میان طرف‌ها روی الگوها و آجندای مذاکرات، مانع پیشرفت در حل منازعه شده است.

اگرچه یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که طالبان قادر نیست از طریق نظامی پیروز این جنگ شود، پیش‌شرط‌های انعطاف‌ناپذیر شورشیان، روند صلح پایدار و حل منازعه از طریق گفتگو را تخریب کرده است. به طور مثال، با آن‌که رویکرد اصلی طالبان انجام عملیات‌های تهاجمی از جمله حملات انتحاری است، تأکید هم‌زمان این گروه بر مذاکره و گفتگو با ایالات متحده به جای دولت افغانستان، به عنوان پیش‌شرط، نشان‌دهنده‌ی تمایل طالبان برای حفظ وضع موجود است. این رویکرد طالبان بر این فرضیه استوار است که نهایتاً اوضاع کاملاً به نفع آن‌ها تغییر خواهد کرد. اوضاع مورد نظر طالبان از این قرار است: خروج کامل نیروهای بین‌المللی، تغییرات در سیاست‌های بین‌المللی و منطقه‌ای به نفع شورشیان، فرسایش نیروهای مسلح افغانستان در نتیجه کاهش کمک‌های بین‌المللی و چندپارچگی نخبگان.



با این حال، حکومت افغانستان به‌رغم شکنندگی شدید، نیروی مسلط در افغانستان بوده و از حمایت‌های مردمی و بین‌المللی برخوردار است. هیچ شواهد قابل اعتمادی این احتمال را تأیید نمی‌کند که طالبان بتوانند دولت را در شرایط فعلی سرنگون کنند. با این حال، دولت نیز توانایی پیروزی در میدان جنگ را ندارد. ناتوانی متقابل طالبان و دولت در پیروزی نظامی، باعث به وجود آمدن بُن‌بستی شده که یگانه راه برون‌رفت از آن، مذاکرات صلح است.

دلیل اصلی انجام این تحقیق، بررسی فرصت‌ها و چالش‌های فوق‌الذکر فراراه روند صلح در افغانستان است. این تحقیق کوششی است برای تجزیه و تحلیل پیچیدگی شورش‌گری طالبان، ارزیابی تلاش‌های گذشته برای مذاکره، جمع‌آوری نظریات طرف‌های محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در تعریف مسئله و یافتن راه‌حل‌های ممکن. این تحقیق در دو سطح انجام شده است: نخست، تحقیق عوامل منازعه در سطح محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را ارزیابی می‌کند؛ و سپس به بررسی سناریوهای مربوط به حل منازعه در افغانستان می‌پردازد. این روش به تشخیص عوامل منازعه و شامل ساختن آن‌ها در سیاست حل منازعه، کمک می‌کند.

این پژوهش قرار ذیل ترتیب شده است: نخست، روش تحقیق توضیح شده است. سپس، عوامل بنیادی و ساختارهای داخلی و بیرونی شورش‌گری طالبان مورد بحث قرار گرفته است. سه بخش بعدی به سناریوهای حل منازعه اختصاص یافته است. در این بخش‌ها، سه الگوی حل منازعه یعنی استفاده از قوه قهریه، مذاکره و ترکیبی از هر دو به تفصیل مورد بررسی قرار

گرفته است. به دنبال آن، با توجه به بحث‌های نظری حل منازعه، این تحقیق، شرایط و نیازهای حل منازعه از طریق گفتگو در افغانستان را مورد بررسی قرار می‌دهد. در خاتمه، یافته‌ها و پیشنهادات پژوهش جمع‌بندی شده است.

## روش‌شناسی

پژوهش حاضر تلاشی برای تشخیص علل و ابعاد منازعه فعلی میان دولت افغانستان و طالبان، بررسی چالش‌ها، شرایط و امکانات حل منازعه از طریق مذاکره و بالأخره بررسی سناریوهای ممکن حل منازعه می‌باشد. این پژوهش مبتنی بر داده‌های تاریخی و ۲۴ مصاحبه ژرف با طرف‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در جنگ و صلح افغانستان است.

این تحقیق به دو پرسش مرتبط با عوامل منازعه و فرصت‌ها برای صلح می‌پردازد. این پرسش‌ها به شرح ذیل است:

- چرا طالبان می‌جنگند؟

- چگونه می‌توان منازعه را حل کرد؟

پرسش‌نامه این تحقیق به منظور یافتن پاسخ این سؤالات طراحی شده و شامل دو مجموعه پرسش‌های باز و مرکب از پرسش‌های عمومی و اختصاصی مرتبط با تخصص و تجربه نهادی هر مصاحبه‌شونده می‌باشد.<sup>۱۶</sup> جمع‌آوری معلومات درباره درک اشتراک‌کننده‌ها از عوامل شورش‌گری طالبان، احتمال مذاکرات و سناریوهای حل منازعه بر اساس رهنمود مصاحبه نیمه‌ساختاریافته انجام یافته است. مصاحبه‌ها بر اساس رهنمود مصاحبه انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان، از ماه حمل تا ماه جوزای ۱۳۹۷، توسط پژوهش‌گران انستیتوت به دو زبان انگلیسی و فارسی در کابل انجام شده و سپس به متن تبدیل شدند.

---

۱۶. به ضمیمه الف مراجعه شود.

۲۴ مصاحبه‌شونده شامل بازیگران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله سفارت‌خانه‌ها و مأموریت‌های سیاسی در کابل، حکومت و شورای ملی افغانستان، احزاب سیاسی، نهادهای جامعه مدنی، تحلیل‌گران و شورای عالی صلح می‌باشد.<sup>۱۷</sup> با وجود تماس با شماری از منابع دیگر از جمله طالبان، سفارت‌خانه‌های روسیه، هند، چین، عربستان سعودی و کشورهای آسیای میانه، آن‌ها از اشتراک در این تحقیق خودداری کردند. کوشیده شده تا محدودیت منابع در این تحقیق با بررسی اسناد مرتبط و قابل دسترس، به حداقل برسد. درکنار سایر داده‌ها، برخی از بیانیه‌های رسمی طالبان که بیان‌گر سیاست این گروه در مورد مذاکره و حل منازعه می‌باشند، مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در تجزیه و تحلیل داده‌ها، از شیوه تحلیل کیفی اسناد استفاده شده که مطابق آن، یافته‌ها از طریق گدگذاری گام‌به‌گام و دسته‌بندی داده‌ها به دست می‌آید.<sup>۱۸</sup> یافته‌ها به دو دسته، عوامل منازعه و سناریوهای حل منازعه، تقسیم شده‌اند. هر دسته متشکل از سه متغیر مربوط به عوامل منازعه و سناریوهای حل منازعه در افغانستان است. این دسته‌بندی به منظور پاسخ دادن به دو سؤال اصلی این تحقیق و انسجام یافته‌ها در ذیل متغیرهای مشخص انجام شده است. جدول ذیل تصویر واضح‌تری از این طبقه‌بندی را نشان می‌دهد:

---

۱۷. به ضمیمه ب مراجعه شود

۱۸. Elizabeth Pierre, Alecia Jackson, "Qualitative Data Analysis After Coding," *Qualitative Analysis* 20(60), 2014, 715-719; Pat Bazeley, *Qualitative Data Analysis: Practical Strategies* (London: SAGE, 2013), 125-156

راهکارهای حل منازعه	عوامل منازعه
استفاده از قوه قهریه	داخلی
مذاکره	منطقه‌ای
ترکیبی از قوه قهریه و مذاکره	جهانی / بین‌المللی

به منظور رسیدن به یک تفسیر جامع و قابل اعتماد از داده‌ها، تحلیل داده‌ها در یک فرایند سه‌مرحله‌ای انجام شده است. در مرحله اول، تمام مصاحبه‌ها با «کُدگذاری باز» چند بار مرور شدند تا درک کلی از داده‌ها به میان آمده و الگوها و موضوعات مهم شناسایی شوند. در مرحله دوم، با «کُدگذاری محوری» نقل قول‌ها و کدهای مشخص، الگوها و موضوعات مهم و روابط میان آن‌ها مشخص شد. در مرحله آخر، الگوها و موضوعات مشخص‌شده مرحله قبلی، با «کُدگذاری انتخابی» مورد بررسی قرار گرفته، و برای تولید یک «نظریه داده‌بنیاد»<sup>۱۹</sup> درباره حل منازعه افغانستان الگوها و موضوعات اصلی مرتبط با شش متغیر اصلی تحقیق انتخاب و به عنوان «یافته‌های اصلی» دسته‌بندی شدند.<sup>۲۰</sup> یافته‌ها به دسته‌های درک عمومی، اختلاف نظرها، و دیدگاه‌های متنوع در مورد مسائل مربوط به عوامل شورش‌گری طالبان و سناریوهای حل منازعه طبقه‌بندی شدند. در مرحله بعد، به منظور ارجاع آسان خوانندگان به تحقیق، «یافته‌های اصلی» در بخش نخست تحقیق خلاصه شده است.

---

۱۹. Grounded Theory

۲۰. For coding stages and theory development see Sharon M. Kolb, "Grounded Theory and the Constant Comparative Method," *Journal of Emerging Trends in Educational Research and Policy Studies*, 3(1), 2012, 83-86.

پس از تحلیل داده‌ها، یافته‌های تحقیق با نظریه‌های حل منازعه و داده‌های تاریخی مقایسه شدند. نخست، ادبیات اصلی حل منازعه بررسی شد و چگونگی مطابقت یا تضاد یافته‌های ادبیات حل منازعه با یافته‌های این تحقیق مورد بحث قرار گرفت. دوم، به منظور گنجاندن تحولات اخیر در رابطه با مذاکرات، یک تحلیل محتوایی از برخی داده‌های مرتبط صورت گرفت. در آخر، برای ارائه یک تصویر تطبیقی از مسئله افغانستان، به بررسی دو منازعه‌ای که با روش‌های متفاوت حل شده‌اند، به طور فشرده پرداخته شده است. این دو منازعه عبارت‌اند از: کلمبیا که در آن، صلح نتیجه ترکیبی از اجبار و مذاکره بود و سریلانکا که در آن، شورشیان از سوی دولت با سرکوب نظامی منحل شدند. این مقایسه، فرصت‌ها، شرایط و نتایج صلح از طریق مذاکره را دسته‌بندی و رابطه آن را با قضیه افغانستان به بحث گرفته است. در روشنی یافته‌های مطالعه موردی و مطالعه مقایسوی،<sup>۲۱</sup> این تحقیق در مورد این که چرا تلاش‌های قبلی برای صلح در افغانستان ناکام مانده؛ چگونه باید عوامل این منازعه را از بین برد؛ چگونه طالبان به مصالحه از طریق گفتگو تن در خواهد داد؛ و این که سناریوی ایدئال برای حل منازعه در افغانستان چیست؛ نتیجه‌گیری‌هایی را ارائه کرده است. یافته‌های این تحقیق در پنج بخش طبقه‌بندی شده و مورد بحث قرار گرفته و بخش نتیجه‌گیری به جمع‌بندی یافته‌ها و نقش آن در غنای ادبیات حل منازعه در افغانستان پرداخته است.

---

۲۱. Joachim Blatter & Markus Haverland, *Designing Case Studies: Explanatory Approaches in Small-N Research* (New York: Palgrave, 2012), 79; Dirk Leuffen, "Case Selection and Selection Bias in Small-n Research," in Thomas Gschwend & Frank Schimmelfennig (eds.), *Research Design in Political Science: How to Practice What They Preach* (New York: Palgrave, 2007), 148-149

## عوامل و ساختار شورش‌گری طالبان

حل منازعه نیازمند رسیدگی به علل ریشه‌ای و عواملی‌اند که سبب شکلگیری و پابرجایی ساختارهای داخلی و بیرونی یک گروه شورشی میشوند. در این قسمت، عوامل و ساختارهای شورش‌گری طالبان با استفاده از داده‌های تجربی و تطبیقی، مورد بررسی و راه‌های ممکن برای از میان برداشتن عوامل منازعه مورد بحث قرار گرفته است.

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که گشایش یک روند صلح معنادار در افغانستان، مستلزم از میان برداشتن علل داخلی و خارجی این منازعه است. در این راستا، دولت در سطح داخلی باید بر تقویت مشروعیت، اقتدار و ظرفیت خود تمرکز کرده و در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، باید دیپلماسی فعال و پویایی را برای آشتی‌دادن مواضع متناقض در مورد جنگ و صلح در افغانستان، آغاز کند. این یافته‌ها با داده‌های تاریخی و تطبیقی مطابقت دارند. هم یافته‌های دست اول و هم نتایج مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که برای دست‌یافتن به یک صلح پایدار از طریق مذاکرات، دولت و شرکای آن نیاز دارند تا در تلاش‌های مذاکره، علل ریشه‌ای شورش‌گری را در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی از میان بردارند. در حالی که عوامل داخلی یک محیط مطلوب را برای سربازگیری و عملیات طالبان مهیا می‌کند، عوامل خارجی آن‌ها را تقویت نموده و باعث تداوم و پیچیده‌شدن منازعه می‌گردد.

داده‌های تاریخی نشان می‌دهند که پس از جنگ جهانی دوم تقریباً نیمی از تمام جنگ‌های شورشی دارای عوامل خارجی بوده یا از منابع خارجی

حمایت شده اند.<sup>۲۲</sup> این یافته نشان می‌دهند، تا زمانی که علل داخلی و خارجی منازعه بطور کامل از میان نرفته اند، تلاش‌ها برای مذاکره و مصالحه منجر به صلح و ثبات پایدار نشده است.

منازعه در افغانستان، پیچیده و متأثر از عوامل و بازیگران متعدد در سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. بنابراین، برای سمت و سو دادن تلاش‌های حل منازعه در جهت صلح پایدار، برای دولت افغانستان و شرکای بین‌المللی آن ضرور است تا علل آن را تشخیص داده و آن‌ها را حل نمایند. در تلاش‌های حل منازعه، لازم است تاریخچه منازعه، مواضع، منافع و منابع نفوذ بازیگران، بستر خارجی منازعه و روزه‌های احتمالی شروع مذاکره در نظر گرفته شوند.<sup>۲۳</sup> یافته‌ها نشان می‌دهند در مواردی که علل اصلی منازعه از میان برداشته نشده، منازعه از سر گرفته شده است. تقریباً نیم مذاکراتی که در آن علل منازعه در نظر گرفته نشده، منجر به توافقاتی شده است که کمتر از دو ماه طول کشیده‌اند. این توافقات کوتاه‌مدت در ایجاد فضای لازم برای توافقی که گذار سیاسی را ممکن سازد، ناکام شده‌اند. بنابراین، منازعات از سر گرفته شده‌اند.<sup>۲۴</sup> تشخیص عوامل اصلی شورش طالبان و رسیدگی به

---

۲۲. David, E Cunningham, Kristian Skrede, and Idean Salehyan "Non-State Actors in Civil Wars: A New Dataset," *Conflict Management and Peace Science* 30 (5): 2013, 527; David E. Cunningham, "Blocking Resolution: How External States Can Prolong Civil Wars," *Journal of Peace Research* 47 (2): 2010, 124.

۲۳. Crocker et al. "Why Mediation Matters: Ending Intractable Conflicts," in Jacob Bercovitz, Victor Kermenyuk, and I. William Zartmen (eds.), *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, 492-505 (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009), 499.

۲۴. Scott Sigmund Gartner and Molly M. Melin, "Assessing Outcomes: Management and the Durability of Peace," in Jacob Bercovitz, Victor



آن‌ها، از الزامات اصلی دستیابی به توافق صلح و فراهم‌سازی فضای سیاسی برای آغاز روند صلح پایدار در افغانستان است.

طوری که تذکر رفت، شورش طالبان داری عواملی در هر سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. در سطح داخلی، این تحقیق نشان می‌دهد که اقتصاد سیاسی منازعه عامل قابل توجه است که مصاحبه‌شوندگان از آن به عنوان عامل اصلی شورش‌گری یاد کرده‌اند. عواملی نظیر نارضایتی مردم از عملکرد دولت در ولایات، بیکاری، ضعف حاکمیت و کمبود ظرفیت دولت در ارائه خدمات اولیه، و اقتصاد مواد مخدر به عنوان عوامل تعیین‌کننده شورش‌گری طالبان و دوام منازعه مطرح شده است. به گونه‌ی مثال، به گفته‌ی یک مامور سیاسی سفارت ایالات متحده آمریکا در کابل که به شرط عدم افشای هویت‌اش به مصاحبه حاضر شد، علت‌های داخلی منازعه: «فساد، نبود حاکمیت قانون و عدم توانایی برای ارائه‌ی خدمات اجتماعی به مردم» می‌باشد. همچنان یک مامور سیاسی یوناما که او نیز به شرط عدم ذکر نامش صحبت کرد، درباره عوامل داخلی شورش‌گری طالبان چنین گفت:

یکی از علل اصلی [شورش‌گری] نارضایتی است. به‌ویژه در سطح محلی، مقامات دولتی یا از صلاحیت خود سوءاستفاده می‌کنند یا فاسدند یا هم از منافع واقعی مردم در سطح محل نمایندگی نمی‌کنند و یا هم در رقابت‌های پیشین در سطح محل دست دارند. آن‌ها به نفع یک جناح کار کردند که منجر به ایجاد مقاومت جناح دیگر شده است. من فکر می‌کنم این یکی از علل بومی شورش‌گری است و چیزی است

---

Kermenyuk, and I. William Zartmen (eds.), *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, 564-579 (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009), 566.

که موجب شد تا شورش‌گری پس از به حاشیه رفتن در سال‌های ۲۰۰۲، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ بار دیگر ظهور کند. بدیهی است که ابعاد جیوپولیتیکی نیز نقش دارد که در مورد آن تحقیق شده و مورد بحث قرار گرفته است.

اشتراک‌کنندگانی که بر عوامل داخلی به عنوان علت اصلی منازعه تأکید می‌کنند، معتقدند که ناتوانی دولت در تأمین امنیت کشور و تطبیق قانون، و ناتوانی در ارائه خدمات اساسی از عوامل اصلی گسترش طالبان بوده و بستر مهمی را برای سربازگیری این گروه فراهم کرده است. این مصاحبه‌شوندگان اعتقاد دارند که دولت باید اصلاحات بنیادی را در بخش‌های تطبیق قانون، امنیت و عرضه خدمات روی دست بگیرد تا به مردم اطمینان دهد که بدیل بهتری نسبت به طالبان است. حکومت افغانستان عوامل داخلی را رد نمی‌کند، اما معتقد است که منابع داخلی این منازعه با مجموعه‌ای از وقایع و عوامل در سطح منطقه‌ای و جهانی پیوند دارد. طبق گفته شورای امنیت ملی افغانستان، هیچ توافقی در مورد ترتیب/ درجه‌بندی عوامل منازعه وجود ندارد:

... یک شاخه طالبان از آغاز تشکیل طالبان از میان مردم محلی ظهور کرده است که به دلایل مختلفی جنگ و خشونت را ترجیح داده‌اند. اختلافات محلی، شکایات و مشکلات درون‌قبیله‌ای و درون‌قومی در جنوب و غرب، و اختلافات درون‌گروهی و نارضایتی گسترده، به‌ویژه گسترش جنگ در شمال، غرب و سایر نقاط کشور، علت اصلی منازعه است... دلیل دوم این است که در دوره پس از بن، طالبان رهبری خود را از دست دادند. در حقیقت، این گروه تجزیه شد. اکثر افرادی که در این دوره برای [گفتگوهای صلح] حاضر شدند یا از قدرت کافی برای

نمایندگی از طالبان برخوردار نبودند یا به گونه فردی وارد گفتگوهای صلح شده بودند. پس از برخی تحولات در منطقه و تلاش‌های برخی از کشورها برای مقاومت در برابر ایالات متحده و غرب، [این کشورها] علاوه بر تلاش‌های دیگر، سعی داشتند از طالبان برای رسیدن به اهداف تاکتیکی خود استفاده کنند. بنابراین با طالبان تماس برقرار کردند و برای‌شان حمایت‌های مالی و سلاح فراهم کردند. این تلاش‌ها نه تنها طالبان را تقویت کرد، بلکه دست‌آویزی به پاکستان داد که ادعا کند جنگ افغانستان و حمایت طالبان تنها به پاکستان بر نمی‌گردد. بنابراین، منازعه شکل منطقه‌ای به خود گرفت و با گذشت زمان پیچیده شد.

برخلاف روایات متداول، مذهب و ایدئولوژی به عنوان عامل ثانوی در تسهیل سربازگیری طالبان تذکر رفت. مصاحبه‌شوندگانی که مذهب را به عنوان عامل گسترش طالبان عنوان کرده‌اند، بر این باورند که طالبان از جوامع بی‌سواد و بسیار محافظه‌کار در جنوب و شرق افغانستان سربازگیری می‌کنند. اما برخلاف روایات متداول که طالبان را به عنوان بخشی از جنبش جهادی جهانی می‌پندارند، اکثر شرکت‌کنندگان در این تحقیق معتقدند که طالبان اساساً دارای برنامه سیاسی داخلی اند که به گرفتن دوباره قدرت در افغانستان مرتبط است. به عنوان مثال، محی‌الدین مهدی، عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی و عضو پارلمان افغانستان، معتقد است که آجندای فعلی طالبان سیاسی و در راستای گرفتن قدرت در کابل است. "بعد از ۱۱ سپتامبر هم طالبان با همان انگیزه‌های پنهانی که پاکستان داشت، جنگ را ادامه دادند، اما علی‌الظاهر این بار با انگیزه‌ای برای گرفتن حاکمیت از دست

رفته. یک بخش کوچک از طالبان هم شاید احساسات بسیار مفرط دینی داشته باشند. از دید آن‌ها جنگ‌شان ادامه جهاد است."

اختلافات محلی و درون‌قبیله‌ای در جنوب و شرق افغانستان یکی دیگر از عوامل اصلی شورش‌گری طالبان از سوی شورای امنیت ملی عنوان شده است. به گفته یک مشاور ارشد شورای امنیت ملی که به شرط افشانشدن نامش صحبت می‌کرد، چندین قبیله و طایفه در مناطق جنوبی و غربی افغانستان که از روند پسا-کنفرانس بُن سود نبرده اند، برای تأمین امنیت‌شان در مقابل سران قبایل رقیب‌شان که با دولت و امریکایی‌ها روابط نزدیک داشتند، به طالبان پیوسته‌اند. گفته‌های ذیل به عوامل قبیله‌ای شورش‌گری طالبان می‌پردازد:

بدون شک یک طیف وسیع از طالبان برخاسته از مردم محل‌اند که از آوان ایجاد تا امروز بنابر دلایل مختلف راه جنگ و خشونت را در مقابل دولت افغانستان اختیار نموده‌اند. تنش‌ها، شکایات و مشکلات میان قومی و قبیله‌ای در حوزه جنوب غرب و اختلافات تنظیمی و نارضایتی‌های گسترده از جمله عوامل تداوم جنگ آن‌ها در شمال، غرب و سایر نقاط کشور بوده. بدون شک در ابتدا کتله بزرگی از طالبان در حوزه جنوب غرب را عمدتاً اقوامی که از گذشته‌ها خود را محروم و به حاشیه رانده شده می‌دانند، همچون قوم نورزی، علی‌زی و اسحاق‌زی و یا هوتک تشکیل می‌دهد... یک علت عمده که چرا امکان برگشت طالبان در حوزه جنوب غرب بعد از ۲۰۰۱ از بین رفت، چگونگی شکل‌گیری وضعیت بعد از فروپاشی آن‌ها بود. به مجرد فرار ملا عمر از کندهار و محوشدن طالبان از آنجا قدرت به دست کسانی افتاد که نه تنها از لحاظ قومی با اکثریت رهبری طالبان تنش و

خصومت‌های عمیق داشتند، بلکه کسانی بودند که طالبان آن‌ها را دشمنان درجه یک خود می‌شمردند. از این جهت طالبان از ترس انتقام فراری شدند. در نتیجه این امر باعث عقده‌های بیشتر میان طالبان شد.

علی‌رغم توافق گستردهٔ مصاحبه‌شوندگان در مورد عوامل چندلایهٔ ظهور مجدد طالبان، منابع خارجی تا حد زیادی دربارهٔ ماهیت شورش‌گری طالبان با منابع داخلی مخالف‌اند. در حالی که منابع داخلی تأکید می‌کنند که طالبان بدون داشتن روابط بیرونی و حمایت‌های خارجی نمی‌توانند دوام بیاورند، اکثر دیپلمات‌ها و تحلیل‌گران خارجی در کابل، طالبان را به عنوان یک گروه شورشی داخلی یا محلی می‌پندارند. به طور مثال، پیپر مایودون، رئیس نمایندگی اتحادیهٔ اروپا در افغانستان می‌گوید: «بدون شک آن‌ها یک گروه شورشی داخلی هستند، اما بعد ایدئولوژیک نیز دارند. اما بعد داخلی، علت اصلی است. این موضوع واضح است که ما از این تیوری که طالبان برای یک هدف جغرافیای سیاسی استفاده می‌شود، آگاهی داریم، اما علی‌رغم آن، به نظر من آجندای اساسی طالبان، داخلی یا ملی است.»

مامور سیاسی یوناما که قبلاً به وی اشاره شد نیز طالبان را بیشتر یک جریان شورشی داخلی می‌داند تا یک گروه فراملی. همچنین زاهد نصرالله‌خان سفیر پاکستان در کابل بر این باور است که طالبان یک گروه محلی است. وی در این باره چنین توضیح داد: «از نظر من آن‌ها یک گروه بسیار محلی محلی‌اند. آن‌ها همیشه چنین بوده‌اند. آن‌ها هیچ‌گاهی ادعای خلافت را مطرح نکرده و هیچ‌گاه ادعای گسترش ایدئولوژی خود... یا تفسیر خود از اسلام را به کشورهای دیگر نیز پیش نکشیده‌اند.»

همچنین، هو شیشینگ، رئیس مطالعات جنوب و جنوب شرق آسیا و اقیانوسیه در انستیتوت روابط بین‌المللی معاصر چین، باور دارد که فعالیت‌های اخیر طالبان نشان می‌دهند که این گروه مشی محلی دارند تا یک مشی منطقه‌ای یا جهانی. برعلاوه، به گفته علی‌رضا قلی‌پور، رئیس گروه مطالعات آسیای انستیتوت مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران، طالبان در آغاز با ابعاد منطقه‌ای ظهور کردند، اما در حال حاضر این گروه به «یک نیروی مستقل سیاسی و اجتماعی» در افغانستان تبدیل شده است. بالعکس، منابع داخلی، طالبان را یک پدیده پیچیده‌تر و چندبُعدی دارای پیوندهای داخلی و خارجی می‌پندارند. به طور مثال، عبدالحفیظ منصور، یکی از اعضای شورای ملی افغانستان طالبان را به سه دسته تقسیم کرده و تأکید می‌کند که برخورد با هر دسته، نیازمند سیاست‌های ویژه است:

طالبان چند لایه هستند: لایه اول مردمان ساده‌دلی که مدارس دینی را خوانده‌اند و در سال‌های اخیر جوانان بیکار و بی‌مضمون هم به آن‌ها پیوسته‌اند. و اما لایه دوم کشورهای منطقه است که طالبان را حمایت و پشتیبانی می‌کنند و لایه سوم قدرت‌های جهانی است که اینها در مجموع پدیده‌ای به نام طالب را می‌سازند.

به همین ترتیب، عزیزالله رفیعی، رئیس مجتمع جامعه مدنی افغانستان، طالبان را به چهار بخش تقسیم کرده و پیشنهاد می‌کند برخورد با هر بخش نیازمند اقدامات ویژه است:

طالبان از نقطه‌نظر ساختاری خود به چندین گروه تقسیم می‌شوند؛ طالبان یک گروه مستقل نیست. بخش اول از طالبان گروه‌های بیکار یا

گروه‌های نسل جنگ هستند که متأسفانه هیچ کار دیگری جز تفنگ داشتن و نان درآوردن از طریق تفنگ را بلد نیستند. بخش دوم طالبان کسانی هستند که بنابر مشکلات خانوادگی یا مشکلات سیاسی یا هم بنابر قربانی شدنشان، به طالبان پیوسته‌اند تا علیه بی‌عدالتی‌ها بجنگند؛ [بی‌عدالتی‌هایی] که ناشی می‌شوند از فساد دولت افغانستان و عملکردهای گروه‌محور دولت یا هم از عملکردهای قومندان‌هایی که در داخل نظام جابه‌جا شده‌اند. [این بخش از طالبان] می‌جنگند تا از اینها انتقام بگیرند... بخش سوم طالبان گروه‌های مافیایی مواد مخدر است که یک حلقه بسیار قوی را از نقطه‌نظر سیاسی و اقتصادی در داخل طالبان تشکیل می‌دهد. بخش چهارم طالبان گروه‌های ایدئولوژیک است که این‌ها به صورت بسیار گسترده با تفکر بنیادگرایانه یا رادیکالیستی اسلامی می‌جنگند و باورشان این است که جنگ علیه کفر در افغانستان مشروعیت دارد و باید جنگید. این گروه غیر قابل آشتی با نظام سیاسی دموکراتیک در افغانستان است و بدون شک که این گروه تا آخرین لحظه می‌جنگد. متأسفانه این گروه توانایی رهبری و توانایی نفوذ بالایی در سطوح دیگر طالبان را دارد...

همچنین نجیب‌الله منلی، تحلیل‌گر سیاسی در کابل، بر این باور است که طالبان حداقل از چهار لایه تشکیل شده که هر کدام متضمن اقدامات متفاوت می‌باشد:

یکی طالبان افغانی که با یک ایدئولوژی و به خاطر برقراری یک نظام، قدرت را در افغانستان به دست گرفتند، ولی قدرت را حفظ کرده نتوانستند. اما باز هم این‌ها کسانی‌اند که به فکر افغانستان هستند، اما برای افغانستان یک سیستم سیاسی دیگر می‌خواهند... گروه دوم طالبان تروریزم بین‌المللی است... در دو سه سال اخیر حاکمیت

طالبان، این گروه تقریباً گروه حاکم در درون طالبان بودند... تعداد این گروه هم خیلی زیاد نیست، شاید حدود ۷ تا ۸ هزار نفر باشند. گروه سوم که بیشترین قسمت بدنه طالبان را تشکیل می‌دهند، کسانی هستند که در ظرف ۱۷ سال گذشته از حکومت ناراضی شده‌اند... گروه چهارم ساختارهای مافیایی است که جنگ را به بزنس تبدیل کرده‌اند.

اقتصاد مواد مخدر عامل دیگری است که به آن اغلب به عنوان عامل داخلی شورش‌گری طالبان اشاره شده است. شرکت‌کنندگانی که مواد مخدر را به عنوان عنصر منازعه یاد کرده‌اند، بر این باورند که قبایل قدرت‌مند و زورمندان محلی که از اقتصاد مواد مخدر بهره می‌برند، شورش‌گری را به عنوان پوششی برای تجارت‌شان استفاده می‌کنند. این شرکت‌کنندگان مالیات مواد مخدوری را که طالبان بر تولیدکنندگان محلی وضع می‌کنند، به عنوان منبع درآمد طالبان و تداوم شورش‌گری قلمداد می‌کنند. مصاحبه‌شوندگان سایر عوامل محلی دوام شورش‌گری طالبان را چنین فهرست می‌کنند: ماهیت طالبان به عنوان یک نیروی اساساً «ستیزه‌جو»؛ وجود این باور در میان طالبان که در صورت عدم کمک‌های بین‌المللی و فرسایش اردوی ملی افغانستان پس از قطع این کمک‌ها، با رویکرد نظامی پیروز می‌شوند؛ رویکرد طالبان برای سرکوب دولت به عنوان روشی برای کسب قدرت چانه‌زنی در سطح بین‌المللی؛ و وابستگی طالبان به پاکستان.

با توجه به ریشه‌ها و ابعاد داخلی شورش‌گری طالبان، شرکت‌کنندگان پیشنهاد می‌کنند که علاوه بر تلاش‌ها برای مذاکرات مستقیم با طالبان، باید آجندای مؤثر حل منازعه برای شناخت و مقابله با این عوامل طرح و ترتیب شود. این شرکت‌کنندگان پیشنهاد می‌کنند که این برنامه باید شامل



اصلاحات در حکومت‌داری، امنیت، و نظام عدلی - قضایی بوده و روی افزایش ظرفیت و توانایی حکومت برای تأمین امنیت، عدالت و ارائه خدمات در افغانستان، به‌ویژه روی مناطقی تمرکز کند که به عنوان مراکز طالبان به کار می‌رود.

در سطح منطقه‌ای، یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که شورش‌گری در سیاست قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی ریشه‌های عمیقی دارد. تقریباً تمام شرکت‌کنندگان این تحقیق به طور واضح نقش پاکستان را به عنوان عامل کلیدی گسترش شورش‌گری طالبان برجسته کرده اند. اکثر استدلال‌ها، به‌ویژه از سوی شرکت‌کنندگان افغان، بر این ادعا استوار است که پاکستان از طالبان به عنوان ابزار سیاست خارجی با هدف افزایش نفوذ خود در افغانستان استفاده می‌کند. بنابر اظهارات شورای امنیت ملی افغانستان، پاکستان عامل عمده گسترش جنگ در افغانستان است:

پاکستان نیز یکی از اساسی‌ترین عوامل تداوم جنگ طالبان با دولت افغانستان بود که با فراهم کردن بستر مساعد برای شکل‌گیری دوباره طالبان توانست آن‌ها را دوباره در جنگ نگه دارد تا از این طریق، هم بالای تحولات در افغانستان کنترل داشته باشد و هم از امریکا باج‌گیری نماید. به همین دلیل، بعد از سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ هر زمانی که طالبان تلاش کردند تا جنگ را از راه مذاکرات سیاسی حل نمایند، با موانع و برخورد جدی پاکستان مواجه شدند.

محمد اشرف حیدری، رئیس پلیسی و استراتژی وزارت امور خارجه افغانستان نیز بر نقش پاکستان در شورش‌گری به شرح ذیل تأکید می‌کند: «هدف و دیدگاه خودشان [طالبان] این است که دولت، دولت اسلامی باشد،

چنان‌که در دهه ۹۰ تجربه کردیم؛ و این نظام مبتنی بر شریعت است. ما باور داریم که کشور همسایه ما پاکستان، با سوءاستفاده از مسئله [دین]، به توسعه آجندای استراتژیک خود که عبارت از نفوذ سیاست پاکستان در قلمرو افغانستان است، می‌پردازد.»

برعلاوه، ریحانه آزاد، عضو پارلمان افغانستان، طالبان را به عنوان نیروی وابسته توصیف می‌کند که اساساً از سوی کشورهای همسایه کنترل شده، و از این گروه به عنوان ابزار سیاست خارجی برای افزایش نفوذشان در افغانستان استفاده می‌کنند. به همین ترتیب، داوود راوش، رهبر حزب ملی ترقی مردم افغانستان، پاکستان را به عنوان عامل کلیدی در گسترش قدرت طالبان و عملیات تهاجمی این گروه می‌پندارد. حتی زاهد نصرالله‌خان، سفیر پاکستان در کابل، با توضیح منافع «بسیار مشروع» پاکستان در افغانستان، به گونه صریح ارتباط پاکستان با طالبان را رد نکرد.

علاوه بر نفوذ پاکستان به عنوان عامل منطقه‌ای شورش‌گری، طالبان به‌ویژه در پنج سال گذشته، ابعاد وسیع‌تر منطقه‌ای به خود گرفته است. به عنوان مثال ایران و روسیه قدرت‌های منطقه‌ای هستند که گفته می‌شود با طالبان ارتباط برقرار کرده‌اند. تحت فشار قراردادن ایالات متحده در افغانستان و مقابله با گسترش نفوذ این کشور در منطقه، از دلایل اصلی قدرت‌های منطقه‌ای در حمایت از شورش‌گری پنداشته می‌شود. به طور مثال عطاءالرحمن سلیم، یکی از معاونان شورای عالی صلح، معتقد است که پاکستان، ایران و روسیه از جمله قدرت‌هایی‌اند که برای منافع و اهداف استراتژیک طولانی‌مدت‌شان در منطقه، با طالبان روابط قوی برقرار کرده‌اند.

عبدالحکیم مجاهد، یکی دیگر از معاونان شورای عالی صلح و رئیس پیشین نمایندگی طالبان در سازمان ملل متحد، حمایت قدرت‌های منطقه‌ای از طالبان را به سیاست‌های‌شان برای مقابله با ایالات متحده پیوند می‌دهد. سفیر پاکستان در کابل تأکید می‌کند که هر گونه دخالت قدرت‌های منطقه‌ای در منازعه افغانستان به نگرانی‌های خودشان پیوند داشته که از این میان، حضور نیروهای ایالات متحده در افغانستان مهم‌ترین آن است.

... ایرانی‌ها نگران بودند که امریکایی‌ها در افغانستان باقی بمانند... آن‌ها فکر می‌کردند ممکن است از این ناحیه بی‌ثبات شوند. سپس چین نیز احساس کرد که وضعیت بی‌ثبات گردیده است. آن‌ها [چینی‌ها] می‌خواهند به لحاظ اقتصادی توسعه یابند. چینی‌ها می‌خواهند که دهلیزهای خود را باز کنند... به این خاطر افغانستان باید ثبات داشته باشد. روسیه احساس کرد که ایالات متحده در این کشور حضور دارد، داعش وارد بازی می‌شود که می‌تواند آسیای مرکزی را بی‌ثبات کند... و ایالات متحده [با روسیه] بر سر اوکراین اختلاف داشتند... لذا، همه این عوامل روی سیاست‌های تمام کشورهای منطقه تأثیر داشته است. به همین ترتیب، بدون شک رقابت‌های میان چین و هند نیز در اینجا جریان دارد... آن‌ها به لحاظ اقتصادی با هم رقابت می‌کنند. مردم فکر می‌کنند که ایالات متحده، هند را حمایت می‌کند تا در مقابل چین قرار گیرد. بنابراین، تمام این موارد پیامدهای خود را برای کشورهای منطقه و همچنین سیاست‌های‌شان در افغانستان داشته است.

علاوه بر مقاومت صریح منطقه‌ای در برابر حضور ایالات متحده در افغانستان، دخالت قدرت‌های منطقه‌ای در این منازعه، در برخی موارد پیچیده‌تر است. به عنوان مثال دخالت چین. طوری که هو شیشینگ استدلال می‌کند، چین

به صورت غیرمستقیم و از طریق دولت پاکستان در منازعه افغانستان دخیل است. با این حال، وی تصریح می‌کند که چین به برای حل منازعه دخالت می‌کند، نه به عنوان بازیگر دخیل در منازعه:

[چین] به علت عدم داشتن وسیله‌ای برای برقراری روابط با طالبان، تلاش می‌کند تا از طریق کمک پاکستان با طالبان ارتباط برقرار کند که تا امروز موفق نشده است. [چین] در گروه همکاری چهارجانبه شرکت کرد، ۲۵ اما کشتن ملا منصور این روند را مختل کرد. سپس [چین] نشست وزاری سه‌جانبه چین - پاکستان - افغانستان را به منظور تقویت درک متقابل افغانستان - پاکستان برگزار کرد تا شاید پاکستان منابع بیشتری را برای وادار کردن طالبان استفاده کند که به میز مذاکره حاضر شوند. تلاشی که هنوز جریان دارد.

با برجسته‌سازی عوامل منطقه‌ای منازعه، تعدادی از شرکت‌کنندگان تأکید کردند که باید نخستین گام برای راه اندازی مذاکرات میان طالبان و دولت از سطح آغاز شود. به عنوان مثال، ولادیمیر پارامونوف، پژوهش‌گر ازبکستانی و مشاور پیشین رئیس‌جمهور ازبکستان برای سیاست‌های اجتماعی - اقتصادی، بیان می‌دارد که مذاکرات باید در سطح دیپلماتیک با کشورهای نظیر قطر، روسیه، چین و ایالات متحده که روی افغانستان و طالبان نفوذ دارند آغاز شود.

---

۲۵. QCG was a cooperation group which included Afghanistan, Pakistan, China and the United States. QCG was launched in January 2016 to facilitate negotiations between the Taliban and the government of Afghanistan but terminated in May, when the leader of the Taliban, Mullah Akhtar Mansoor, was killed by a US drone attack.

شرکت‌کنندگان همچنین پیشنهاد می‌کنند که برای هماهنگ کردن سیاست‌های متناقض منطقه‌ای، به دیپلماسی پویا نیاز است تا «آن‌ها» قناعت داده شوند که در حالت صلح بیشتر از جنگ در افغانستان «منافع» به دست می‌آورند. به عبارت دیگر، حل منازعه از طریق مذاکره نیازمند نوعی از دیپلماسی است که بتواند بازیگران منطقه‌ای را در مورد حل منازعه در افغانستان، حول موضع مشترک، گرد هم بیاورد.

سرانجام، در سطح بین‌المللی عوامل منازعه پیچیده‌تر و با عوامل داخلی و منطقه‌ای گره خورده است. سیاست‌های قدرت‌های جهانی و رقابت‌های بین‌المللی در منطقه، بستر مناسبی را برای تداوم و گسترش شورش‌گری فراهم کرده است. حضور نیروهای نظامی ایالات متحده در افغانستان عاملیست که طالبان آن را علت اصلی دوام جنگ عنوان می‌کنند. در اکثر اعلامیه‌های سیاسی این گروه، رهبری طالبان به حضور نیروهای امریکایی در افغانستان به عنوان منبع اصلی شورش‌گری اشاره کرده است. به طور مثال، در یکی از آخرین پیام‌ها به مناسبت «عید فطر»، مولوی هیبت‌الله آخوندزاده، رهبر طالبان، «حضور نیروهای امریکایی و دیگر نیروهای اشغال‌گر» در افغانستان را به عنوان عامل اصلی منازعه در افغانستان دانسته و بر گسترش جهاد تا زمانی که این نیروها کشور را ترک نکنند، تأکید کرده است.<sup>۲۶</sup>

شرکت‌کنندگان این تحقیق نیز اکثراً خاطرنشان کردند که رقابت قدرت‌های منطقه‌ای با ایالات متحده در افغانستان، به منازعه ابعاد بین‌المللی بخشیده و

---

۲۶. Hibatullah Akhundzada, "Message of Felicitatation."

باعث گسترش منابع درآمد طالبان و پویایی مناسبات خارجی این گروه شده است. به طور مثال، عبدالحکیم مجاهد اظهار میکند که حضور نیروهای ایالات متحده در افغانستان، باعث شده تا قدرتهای منطقه‌ای برای مقابله با نفوذ و گسترش امریکا در منطقه، از طالبان حمایت کنند. مجاهد همچنین معتقد است که حضور نیروهای خارجی در افغانستان به طالبان کمک می‌کند تا به شورش‌گری ادامه دهند: «آنچه که از طالبان می‌شنویم این است که تنها هدف و آجدای آن‌ها، مقاومت در برابر نیروهای خارجی در افغانستان است. [طالبان به ما می‌گویند] تا زمانی که آن‌ها [نیروهای خارجی] در اینجا هستند، همچنان به مبارزه خود ادامه خواهیم داد.»

علاوه بر تشخیص ریشه‌های اصلی منازعه در افغانستان که در بالا توضیح و مورد بحث قرار گرفت، شناسایی دقیق ساختارهای داخلی و خارجی طالبان نیز در حل منازعه حتمی است. در غیاب ساختارهایی که با ریشه‌های منازعه گره خورده است، طرح مدل مذاکره ای که به آجدای جامع برای تامین صلح کمک کند امکان‌پذیر نیست.

با توجه به ساختار خارجی شورش‌گری، سه عنصر اساسات ساختار خارجی طالبان را شکل می‌دهد که شامل حمایت محلی - قبیله‌ای، پناهگاه‌های فرامرزی و حمایت دولت‌های منطقه می‌باشد. طالبان برخلاف بسیاری گروه‌های شورشی، از پناهگاه‌های پیچیده‌تری برخوردار اند که از سوی کشورهای منطقه به‌ویژه پاکستان، و روابط قومی و قبیله‌ای در دو سوی مرز میان

افغانستان و پاکستان برای‌شان فراهم می‌شود.<sup>۲۷</sup> این پناهگاه‌ها عوامل مهمی‌اند که تلاش‌ها برای مذاکرات و هر نوع آجندا برای حل منازعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، لازم است این موارد در تلاش‌هایی که برای مذاکره صورت می‌گیرد، مورد توجه قرار گیرند. تا زمانی که این پناهگاه‌ها برچیده نشوند، طالبان از آن‌ها برای گسترش کارزار نظامی خود استفاده خواهند کرد. عوامل منطقه‌ای، از این لحاظ، تلاش‌ها برای حل منازعه از طریق مذاکره را بطور مداوم تحت تأثیر قرار می‌دهند.

علاوه بر این، حمایت خارجی از طالبان بخش مهمی از ساختار خارجی شورش‌گری است که برای تحقق مذاکرات باید مورد توجه قرار گیرد. حمایت خارجی از طالبان، اعتماد به نفس طالبان در تأمین مخارج جنگ را تقویت کرده و آنها را تشویق می‌کند با خیال پیروزی نظامی به شورش‌گری ادامه دهند. در میان سایر حمایت‌های خارجی، حمایت دولتی تعیین‌کننده‌ترین نوع حمایتی است که طالبان از آن برخوردارند. طوری که یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهند، طالبان از حمایت دولت پاکستان و دیگر کشورهای همسایه برخوردارند که دولت افغانستان نیاز دارد از طریق دیپلماسی فعال به آن رسیدگی کند. سرانجام، فقر و توسعه‌نیافتگی، ساختار خارجی دیگری برای شورش‌گری طالبان است. طالبان در یکی از فقیرترین مناطق روستایی در جهان با درآمد پایین و شهری‌نشده فعالیت می‌کنند که استعداد شگرفی برای شورش‌گری دارد.<sup>۲۸</sup>

---

۲۷. Ben Connable and Martin C. Libicki, *How Insurgencies End* (Santa Monica, CA.: RAND, 2010), 46.

۲۸. *Ibid.*, 48.

با توجه به ساختار داخلی، سازمان‌دهی گروه‌های شورشی تأثیر مهمی بر انگیزه و تصمیم آنها برای مذاکرت دارد. شورشیانی که دارای ساختار سلسله‌مراتبی و تنظیمات نظامی اند نسبت به شورشیان شبکه‌ای دارای سیستم شبه‌نظامی مقاوم تر اند.<sup>۲۹</sup> طالبان بیشتر به مورد دومی شباهت دارد. شواهد نشان می‌دهد که طالبان پس از مرگ ملا عمر در سال ۲۰۰۵ علی‌رغم توانایی برای حفظ یک پارچگی سیاسی، به شبکه‌ای از شاخه‌های نظامی و شوراهای سیاسی نیمه‌خودمختار تبدیل شده است. ساختار شبکه‌ی طالبان در حال حاضر متشکل از واحدهای ذیل است:

- رهبری رسمی امارت اسلامی یا شورای کویته، که در کویته و کراچی پاکستان مستقر است و از سوی مولوی هیبت‌الله آخوندزاده رهبری می‌شود. این شورا در جنوب و شمال غرب افغانستان فعال است.
- شورای مشهد، که عمدتاً در نواحی غرب افغانستان متمرکز است و ۱۰ درصد طالبان را تشکیل می‌دهد. این شورا روابط خوبی با شورای کویته دارد، اما به گونه‌ی رسمی هیبت‌الله را به عنوان رهبر خود نشناخته است.
- گروه کوچکی از مخالفان هیبت‌الله، به رهبری عبیدالله اسحاق‌زی، پسر کاکای اخترمحمد منصور که حدود ۱۰ درصد قوای بشری طالبان را تشکیل می‌دهد.

---

۲۹. Ibid., 77, 80.



- شورای عالی امارت اسلامی یا شورای ملا رسول، که در سال ۲۰۱۵ از شورای کویته جدا شد و در غرب افغانستان فعال است. این شورا کمتر از ۱۰ درصد کل نیروی انسانی طالبان را تشکیل می‌دهد.
- شورای میران‌شاه، که شبکهٔ حقانی را رهبری می‌کند، ۱۵ درصد طالبان را تشکیل می‌دهد و در جنوب شرق و جنوب فعال است.
- شورای پیشاور، که در شرق افغانستان و اطراف کابل فعال است.
- شورای شمال، که از شورای پیشاور جدا شده، در بدخشان مستقر است. این شورا در شمال شرق، شرق افغانستان و اطراف کابل فعال است و ۱۵ درصد طالبان را تشکیل می‌دهد.<sup>۳۰</sup>

تقسیم‌بندی مذکور این تصور را خلق می‌کند که طالبان دیگر یک سازمان واحد و متمرکز نیست؛ اما حوادث اخیر به‌ویژه آتش‌بس سه‌روزهٔ عید فطر از سوی شورای کویته نشان داد که این شورا حداقل تسلط سیاسی بر شبکهٔ طالبان را حفظ کرده است. علی‌رغم این یک‌پارچگی سیاسی، یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که طالبان نه‌تنها که به شوراها تقسیم شده‌اند، بلکه هر شورا و جناح نیز، از لایه‌ها، حلقه‌ها و زیرمجموعه‌های مختلف تشکیل شده که هر کدام در عمل، آجنداهای متفاوتی را دنبال می‌کنند.

یافته‌های این تحقیق تأیید می‌کند که ماهیت شبکه‌ای طالبان باعث پیچیدگی موضوع صلح شده که باید در برنامه و آجندای صلح مورد توجه

---

۳۰. Antonio Giustozzi, "Taliban and Islamic State: Enemies or Brothers in Jihad," *Center for Research and Policy Analysis*, December 14, 2017.

قرار گیرد. عطاءالرحمن سلیم معتقد است که چنددستگی سازمانی طالبان،  
منازعه و حل منازعه را بیشتر از گذشته پیچیده تر ساخته است:

طالبان به یک قشر خلاصه نمی‌شوند. طالبانی هستند که برخی از  
مسائل محلی و محیطی باعث شده است تا آن‌ها در صف مخالفین قرار  
بگیرند. طالبانی هم هستند که شاید به خاطر انگیزه‌های شخصی  
می‌جنگند. اما... ما دیگر با محوریت واحدی به نام طالب روبرو  
نیستیم. ما محوریت‌هایی داریم به نام شورای مشهد، شورای کویت،  
شورای ملارسول و شورای شمال طالبان. هر کدام از این گروه‌ها از  
جهتی تمویل می‌شوند و در مجموع به محوریتی وابسته‌اند. در گذشته  
اگر یک کشوری با آن‌ها در تماس بود و از آن‌ها حمایت می‌کرد، حالا  
کشورهای زیادی‌اند که روابط خود را با طالبان تنظیم کرده‌اند و با  
آن‌ها تماس دارند. فعلاً طالبان از یک گروه داخلی محلی بیرون شده  
است و انگیزه‌های داخلی و منطقه‌ای و حتی انگیزه‌های جهانی در  
بین‌شان وجود دارد.

امر دیگری که باید در مورد ساختار داخلی منازعه در نظر گرفته شود،  
قدرت نسبی دولت است. افزایش قدرت دولت در افزایش هرم فشار و کاهش  
ظرفیت عملیاتی طالبان تعیین کننده است. اگر نیروی کافی برای حفاظت از  
مردم و قلمرو وجود داشته باشد، اصلاحات و عملیات محاروبی موازی با  
تلاش برای مذاکره می‌تواند در آوردن طالبان به میز مذاکره مؤثر باشد. برای  
ایجاد نیروی موثر قاعدتا ۲۰ نفر نیروی نظامی، برای ۱۰۰۰ فرد ملکی جهت  
انجام این مهم نیاز است. به عبارت دیگر، ششصد هزار سرباز و پولیس برای

تأمین امنیت کشوری با جمعیت ۳۰ میلیون نفر کافی است.<sup>۳۱</sup> در حالی که افغانستان در حال حاضر تنها نیمی از نیروهای مورد نیاز را دارد. عدم موجودیت تعداد کافی نیروهای نظامی به طور قابل توجهی روند مذاکره و نتایج آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در غیاب نیروی کافی که تضمین‌کننده تسلط در میدان‌های جنگ باشد، دولت‌ها از مشوق‌های بدیل نظیر اعطای حقوق و امتیازات ویژه برای گروه‌های شورشی استفاده میکنند تا آن‌ها را برای مذاکره ترغیب کنند. اما تجارب تاریخی نشان می‌دهد که اقدامات بدیل از جمله اعطای مناطق امن یا قلمرو «نیمه‌خودمختار» برای شورشیان عواقب مخربی در پی دارد.<sup>۳۲</sup> با توجه به ضعف دولت، چنین اقداماتی در جوامع چندپارچه می‌تواند موجب خشم عمومی و اختلافات قومی و فرقه‌ای شود. هرچند سیاست مناطق امن هنوز به گونه رسمی از طرف دولت افغانستان اعلان نشده است، اما اظهارات اخیر والی پکتیا در مورد امکان اجرای چنین سیاستی، علاقه‌مندی دولت به مسئله قلمرو امن برای طالبان را نشان می‌دهد. شمیم کتوازی، والی پکتیا، در مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی در ماه جون ۲۰۱۸، اظهار داشت که طرح مناطق امن برای طالبان تحت بررسی می‌باشد و آرزو کرد که پکتیا نخستین منطقه امن برای طالبان باشد.<sup>۳۳</sup> دولت ممکن است از سیاست مناطق امن به عنوان مشوق برای مذاکرات استفاده کند؛ اما بر اساس شواهد تاریخی، اجرای

---

۳۱. Connable and Libicki, *How Insurgencies End*, 129.

۳۲. Ibid., 117-18.

۳۳. "Paktia Governor: Efforts are being made for Establishing a Safe Zone for the Government and the Taliban." *BBC Persian*, June 22, 2018 <http://www.bbc.com/persian/afghanistan-44573857>

چنین سیاستی حوزه نفوذ طالبان را گسترش داده و به جای تسهیل مذاکرات، به طالبان قابلیت انجام مانورهای نظامی بیشتری میبخشد.

در مواردی مشابه، دولت‌های کلمبیا و سریلانکا به ترتیب به نیروهای مسلح فارک (نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا) و ببرهای آزادی‌خواه تامیل در ایلام (ببرهای تامیل) مناطق نیمه‌خودمختار اعطا کردند تا آن‌ها را برای مذاکرات تشویق کنند. علی‌الرغم انتظارات دولت‌های کلمبیا و سریلانکا، گروه‌های شورشی نامبرده بجای همکاری برای انجام مذاکرات از این مناطق به عنوان پناهگاه‌های امن استفاده کرده و قدرت بیشتری به دست آوردند.<sup>۳۴</sup> قضایای فارک و ببرهای تامیل در بخش‌های بعدی با جزئیات بیشتری توضیح شده است.

---

۳۴. Connable and Libicki, *How Insurgencies End*, 117-18.

## حل منازعه: پیروزی نظامی نامحتمل است

شاخصهای تعیین کننده پیروزی نظامی توسط یکی از طرفین جنگ، در قضیه افغانستان وجود ندارد. بنابراین، سناریویی که یک طرف برنده جنگ شود، در شرایط کنونی در افغانستان محتمل به نظر نمی‌رسد. از این منظر، ختم جنگ با نتیجه نسبی، یگانه گزینه محتمل است؛ مگر این که تحول ناگهانی نظیر مداخله قدرت خارجی وارد معادله شود.

بر اساس داده‌های تاریخی و تطبیقی، شورشیان زمانی پیروز می‌شوند که روند منازعه به صورت جدی به نفع شورشیان تغییر کرده و دولت با سرعت فزاینده به سوی اضمحلال پیش برود.<sup>۳۵</sup> عبور از چنین مرحله‌ای، نشان می‌دهد که دوره پایانی جنگ آغاز شده است.<sup>۳۶</sup> در این مرحله منازعه، افراد قبلاً بی‌طرف و حامیان دولت به گونه روزافزونی به شورشیان می‌پیوندند. در افغانستان، منازعه در بهار سال ۱۹۹۲ وارد چنین مرحله‌ای گردیده و نهایتاً به نفع مجاهدین تمام شد. در این مرحله اعضای بلندپایه حکومتی و افسران ارشد ارتش با شتاب به گروه‌های مجاهدین می‌پیوستند. به طور کلی ۹ شاخص تعیین کننده پیروزی گروه‌های شورشی بر دولت وجود دارند که از این میان، ۶ شاخص نخست مهم‌ترین آن‌هاست:

---

۳۵. Ibid., 14.

۳۶. Gordon McCormick, Steven Horton, Lauren Harrison, "Things Fall Apart; The Endgame Dynamics of Internal Wars," paper Presented to the RAND Corporation Insurgency Board, August 29, 2006: p. 6, Ben Connable and Martin C. Libicki, *How Insurgencies End* (Santa Monica, CA.: RAND, 2010), 15.

- کاهش حمایت داخلی از دولت
- قطع حمایت بین‌المللی از دولت
- کاهش کنترل دولت بر جمعیت و قلمرو
- تضعیف روزافزون قوه قهریه دولت
- افزایش نرخ فرار اعضای ارتش به‌ویژه در میان افسران ارشد
- افزایش غیابت در میان کارمندان خدمات ملکی، بازرگانان و فعالان مدنی
- از دست رفتن منابع اطلاعات عملیاتی و اطلاعاتی که قبلاً از سوی افراد ملکی تأمین می‌شد.
- افزایش نرخ فرار سرمایه و فرار مغزها
- توقف دارایی‌های مالی و فرار خانواده‌های کارمندان دولتی در پناهگاه‌های امن در خارج از کشور<sup>۳۷</sup>

غیر از دو مورد اخیر، این شاخص‌ها به دلایلی که در ادامه ذکر می‌شود، با منازعه کنونی افغانستان مرتبط نیستند: صرف نظر از ضعف دولت در تمثیل حاکمیت و حکومت‌داری خوب، دولت افغانستان از حمایت مردمی و بین‌المللی بیشتری نسبت به طالبان برخوردار است. دولت، قوای نظامی نسبتاً قوی‌تری دارد، اما توانایی استفاده فعالانه این نیرو را ندارد. هیچ‌گونه فرار و ترک خدمت چشم‌گیری در کادرهای نظامی و کارمندان دولتی صورت نگرفته؛ و دولت نیز کنترل خویش بر قلمرو و جمعیت کشور را به گونه قابل توجهی از دست نداده است. بر اساس گزارش بازرسی ویژه آمریکا برای

---

37. Connable and Libicki, *How Insurgencies End*, 16.

بازسازی افغانستان (سیگار) که در اپریل ۲۰۱۸ منتشر شد، طالبان تنها ۵۹ ولسوالی از مجموع ۴۰۷ ولسوالی را کنترل می‌کنند یا بر آن‌ها نفوذ دارند؛ دولت ۲۲۹ ولسوالی را کنترل می‌کند و بر سر کنترل بقیه قلمرو کشور (۱۱۹ ولسوالی) میان طرفین جنگ جریان دارد.<sup>۳۸</sup> این گزارش نه جزئیات لازم در مورد شدت کنترل طالبان در این ولسوالی‌ها را ارائه می‌کند، نه هم در رابطه با ولسوالی‌هایی توضیح می‌دهد که برای کنترل آن‌ها میان دولت و طالبان جنگ جریان دارد. بنابراین دشوار است تصویر روشنی از قلمرو تحت کنترل طالبان یا مناطقی ارائه کرد که هر دو طرف روی کنترل آن‌ها می‌جنگند.

اما روشن است که دولت کنترل خود را بر تمام شهرهای بزرگ، مراکز ولایات و مناطق استراتژیک حفظ کرده است. این نیز روشن است که طالبان در مناطق دورافتاده و عمدتاً دشوارگذار حضور دارند. این وضعیت نشان دهنده حالت عادی شورش‌گری است، نه این‌که نشان بدهد وضعیت به نفع شورشیان است. افزون بر این، هیچ نشان یا گزارشی از ترک خدمت در میان کادرهای نیروهای مسلح یا افسران ارشد، یا عدم حضور قابل توجه کارکنان خدمات ملکی وجود ندارد. علاوه بر این، باشندگان محلی ممکن است در مناطق جنگی برای تهیه اطلاعات به دلیل اختلافات قبیله‌ای یا ترس از مجازات توسط طالبان با دولت همکاری نکنند، اما این بدان معنا نیست که کسب اطلاعات از منابع محلی برای دولت به کلی ناممکن باشد. تنها فرار سرمایه، فرار مغزها و «توقف» دارایی‌های رسمی دولت و فرار خانواده‌های

---

۳۸. "Quarterly Report to the United States Congress," *SIGAR* (April 30, 2018), 86-87.

کارمندان دولتی در کشورهای خارجی، مسائلی جدی هستند که طالبان در کارزارهای تبلیغاتی و سربازگیری از آن استفاده میکنند. با این حال، این مشکل به تنهایی به این معنا نیست که شرایط به نفع شورشیان است. بنابراین، پیروزی نظامی از سوی طالبان در شرایط فعلی محتمل به نظر نمی‌رسد. این استدلال با یافته‌های تجربی این تحقیق مطابقت دارد، چون هیچ شرکت‌کننده‌ای به پایان نظامی منازعه به نفع طالبان در شرایط کنونی باور ندارد.

به همین ترتیب، پیروزی نظامی دولت نیز محتمل به نظر نمی‌رسد. دولت‌ها قاعدتاً از طریق از بین بردن نیروهای شورشی، کادرها و ساختار سیاسی شورشگری پیروز می‌شوند.<sup>۳۹</sup> پیروزی دولت همانند سناریوی پیروزی شورشیان، زمانی ممکن است که منازعه به نقطه اوج رسیده؛ اما این بار به نفع دولت. به طور کلی پنج نشانه یا شاخص وجود دارد که نشان می‌دهد یک منازعه به چنین نقطه اوجی رسیده است:

- افزایش تعداد فرار و ترک خدمت شورشی‌ها به‌ویژه در کادر رهبری آن
- از بین بردن پناهگاه‌های داخلی و فرامرزی شورشیان
- کاهش چشم‌گیر کمک‌های بین‌المللی از جمله حمایت مالی از سوی افراد مختلف
- دادن حجم بیشتری از اطلاعات عملیاتی از سوی مردم به نفع دولت

---

39. Connable and Libicki, *How Insurgencies End*, 18.



- پرداخت بیشتر برای دستیابی به مواد، خدمات و اطلاعات از سوی شورشیان<sup>۴۰</sup>

این سناریو حداقل در شرایط کنونی در افغانستان محتمل به نظر نمی‌رسد. در میان طالبان، فرار یا ترک خدمت جنگ‌جویان این گروه به طور قابل توجهی صورت نمی‌گیرد. هرچند نشانه‌هایی وجود دارد که طالبان پس از مرگ ملا عمر به لحاظ ساختاری انشعاب یافته‌اند، اما هیچ اطلاعات قابل اعتمادی وجود ندارد که فرار یا ترک خدمت جناح یا کادری را تأیید کند. علی‌رغم انشعاب سازمانی، طالبان توانسته‌اند وحدت سیاسی گروه خود را با تمام جناح‌هایی که به دنبال عین هدف سیاسی هستند، حفظ کنند. به طور مثال، متابعت از آتش‌بس عید فطر شورای کوئته، نشانه‌ی روشنی از اتحاد سیاسی این گروه است.

برعلاوه، اطلاعات قابل اعتماد نشان نمیدهد مردم در مناطق مورد نزاع میزان اطلاعات روزافزونی را برای دولت تهیه می‌کنند؛ هرچند ممکن است این امر به دلیل اختلافات قبیله‌ای در جنوب افغانستان یا ترس مردم از طالبان باشد. علاوه بر این، پناهگاه‌های طالبان در داخل و بیرون از افغانستان فعال بوده و در آجندای برنامه‌های عملیاتی و سیاسی شورشیان قرار دارند. طالبان همچنین تحت فشار مالی شدید قرار ندارند و هیچ نشانه‌ای از قطع کمک‌ها از منابع خارجی و داخلی به این گروه وجود ندارد. بنابراین منازعه در افغانستان به نفع دولت به اوج نرسیده، و در این شرایط، پایان جنگ با سناریوی «برد و باخت» به نفع دولت محتمل به نظر نمی‌رسد. یافته‌های

---

۴۰. Ibid.

تجربی این تحقیق، به طور گسترده‌ای این استدلال را تأیید می‌کند و اکثر شرکت‌کنندگان، ختم جنگ از طریق مذاکره را به عنوان عملی‌ترین شیوه برای پایان منازعه در افغانستان پیشنهاد کردند.

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که طالبان و دولت به اندازه کافی برای دوام آوردن توان دارند، اما ضعیف‌تر از آنند تا بتوانند یکدیگر را از راه نظامی حذف کنند. با آنکه دولت متحدین قوی‌تری داشته و در موضع قوی‌تری قرار دارد؛ اما در وضع موجود قادر نیست از راه نظامی پیروز شود. اکثر مصاحبه‌شوندگانی که معتقدند طالبان در مقایسه با دولت در موضع ضعیف‌تری قرار دارد، اظهار می‌دارند که دولت ظرفیت استفاده از قوه قهریه برای از بین بردن طالبان را ندارد. به همین ترتیب، سفارت ایالات متحده در کابل وضع موجود را برای هر دو طرف یک‌بن‌بست نظامی توصیف می‌کند؛ و مایادون، سفیر اتحادیه اروپا معتقد است که در شرایط کنونی پیروزی نظامی از سوی هر دو طرف غیرمحمتمل به نظر می‌رسد: «فکر می‌کنم که دولت متحدین قدرت‌مندی دارد؛ و طالبان، آنچه که من شنیده‌ام، معتقدند که نمی‌توانند برنده شوند و دولت نیز نمی‌تواند برنده شود. رئیس‌جمهور غنی گفته است که بدون حمایت نیروهای ائتلاف، حضور ما به چند ولایت محدود خواهد شد.»

یافته مهم دیگر، به‌ویژه از میان شرکت‌کنندگان داخلی، این است که ترجیح طالبان بر استفاده از زور به جای مذاکرات، ناشی از ضعف دولت و اعتقاد این گروه به تغییر وضع موجود از طریق گسترش شورش‌گری به نفع خودشان است. به این ترتیب، طالبان برای در تنگنا قراردادن دولت و خرید زمان به

منظور دستیابی به لحظه‌ای ایدئال و کسب قدرت بیشتر چانه‌زنی، منازعه را حفظ کرده است. به طور مثال، عبدالحفیظ منصور، عضو پارلمان افغانستان، معتقد است که طالبان به خشونت ادامه می‌دهند، چون آن‌ها مخالف روند پسا-کنفرانس بُن می‌باشند؛ اما این گروه همچنان می‌داند که پیروزی نظامی ممکن نیست. بنابراین هدف اصلی طالبان برای حفظ منازعه بیشتر از آن‌که پیروزی نظامی باشد، مختل کردن دولت و پروژه‌های آن است. تنها یک مصاحبه‌شونده، گل محمد گل‌زی، معتقد است که اگر افغانستان حمایت بین‌المللی خود را از دست بدهد، طالبان می‌توانند به شیوه نظامی برنده شوند. در مقابل محمد اشرف حیدری، معتقد است که اگر کشورهای منطقه به‌ویژه پاکستان، همکاری کنند، دولت می‌تواند از راه نظامی برنده شود.

فقدان استقلال طالبان و وابستگی شدید این گروه به قدرت‌های خارجی، به‌ویژه پاکستان، دلایل دیگری اند که در ترجیح طالبان به مبارزات نظامی نقش دارند. به عنوان مثال، زرقا یفتلی، رئیس بنیاد تحقیقاتی حقوق زنان و اطفال، معتقد است دلیل این‌که طالبان خشونت را بر مذاکره ترجیح می‌دهند، این است که حامیان خارجی آن‌ها برای‌شان اجازه نمی‌دهند تا این گروه به میز مذاکره حاضر شود: «یکی از عوامل این است که طالبان خودشان تصمیم‌گیرنده نیستند، بلکه تصمیم‌گیرنده اصلی، کشورهای تمویل‌کننده طالبان و کسانی که منافع مشخصی دارند، هستند؛ بناءً تصمیم و اراده‌ای برای صلح و پایان دادن به جنگ مسلحانه ندارند. عامل دیگری که طالبان برای مذاکره آماده نشده‌اند، وارد شدن دولت افغانستان از موضع ضعیف در مذاکرات با طالبان است.»

تعدادی از شرکت‌کنندگان در این تحقیق معتقدند که «ستیزه‌جویی» از سوی طالبان در شرایط کنونی به نفع حامیان طالبان، به‌ویژه پاکستان، است. آن‌ها تأکید می‌کنند که طالبان به مبارزات مسلحانه‌شان ادامه خواهند داد، مگر این‌که حامیان آن‌ها قناعت کنند از صلح نفع بیشتر از دوام منازعه خواهند برد. علاوه بر این، ماهیت طالبان به عنوان یک گروه تندرو و شورشی، از سوی برخی از پاسخ‌دهندگان یکی دیگر از دلایل ترجیح طالبان برای جنگ بر مذاکره پنداشته می‌شود. از این منظر، طالبان جنگ می‌کنند "پس هستند" و این استراتژی متداول شورش‌گری است. سفیر مایادون، این دیدگاه را این‌گونه شرح می‌دهد: «آن‌ها [طالبان] عمدتاً نیروی جنگجو هستند. آن‌ها در گذشته در زمان جنگ شوروی و جنگ‌های داخلی نیز چنین بودند. آن‌ها می‌خواستند که دیدگاه‌شان را از طریق زور تطبیق کنند. جنگ در هسته تفکر آن‌هاست. اما امیدوارم که آن‌ها متوجه شوند که جنگ مسلحانه راه‌حل نیست.»

در مقایسه با دیدگاه‌های مختلف در مورد تداوم منازعه و غیر محتمل بودن پیروزی نظامی از سوی هر دو طرف، طالبان یکی از دلایل اصلی انگیزه این گروه برای دوام جنگ را حضور نیروهای خارجی در افغانستان میدانند. در اکثر اعلامیه‌های رسمی این گروه به وضوح اشاره شده است تا زمانی که نیروهای خارجی افغانستان را ترک نکنند، آن‌ها به عملیات نظامی‌شان ادامه خواهند داد. هرچند این گروه ادعا کرده است که برای پیروزی می‌جنگد، یافته‌های این تحقیق محاسبه طالبان را به چالش میکشد. هیچ نشانه‌ای از فرسایش روزافزون دولت از زمان خروج نیروهای رزمی ناتو از افغانستان در

سال ۲۰۱۴ وجود ندارد. این امر خود خلاف محاسبهٔ طالبان است. علاوه بر این، در حالی که شورش‌گری نفع خود را در ادامهٔ منازعه می‌داند، دولت از حمایت بیشتر مردمی و بین‌المللی برخوردار است و هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که نشان دهد عناصر بی‌طرف و حامیان دولت، از شورشیان حمایت کرده باشند. به همین ترتیب، نه دولت در شرایطی قرار دارد که از راه نظامی پیروز شود و نه طالبان در وضعیتی قرار دارد که جنگ را ببازد. هیچ نشانه‌ای از ترک خدمت و فرار در میان جنگجویان طالبان مشاهده نمی‌شود. طالبان از پناهگاه‌های فرامرزی و حمایت‌های گستردهٔ خارجی برخوردارند. بنابراین، پیروزی نظامی برای هیچ یک از طرفین محتمل به نظر نرسیده؛ و به نظر می‌رسد که حل منازعه از طریق مذاکره تنها راه برون‌رفت از این بُن‌بست است.

## مذاکره و شرایط آن

عبور از بُن‌بست نظامی به مذاکره، دشوارترین گام در راستای حل منازعه است. بوجود این، بُن‌بست نظامی فرصتی برای حل منازعه از طریق مذاکره است. هنگامیکه که طرف‌های منازعه به مرحله ای میرسند که پیروزی نظامی برای هر دو طرف غیرممکن است، آن‌ها در جستجوی ابزارهای دیگری، به‌ویژه مذاکرات، برای پایان بخشیدن به جنگ می‌برایند.<sup>۴۱</sup> با آنکه بُن‌بست ممکن است فرصتی برای مذاکرات فراهم کند، اما این فرصت به تنهایی، توافق صلح را تضمین نمی‌کند، مگر این‌که عوامل دیگری مانند اراده کافی برای صلح از جانب تمام طرف‌ها، به حداقل رساندن اخلال‌گران و همکاری کشورهای همسایه میسر شوند.

در افغانستان هرچند دولت برای حل منازعه از طریق گفتگو اراده قوی نشان داده است و شرکت‌کنندگان این تحقیق، مذاکرات را به عنوان تنها راه برون رفت از منازعه می‌پندارند، به نظر می‌رسد که طالبان برای مذاکرات مستقیم با دولت آماده نیستند. افزون بر این، عواملی وجود دارند که برای ممکن ساختن مذاکرات نیازمند توجه اند، که از جمله پیش‌شرط‌های طالبان، فقدان اعتماد و مجراهای ارتباطی و رویکردهای متناقض طرف‌های خارجی در رابطه با حل منازعه از طریق مذاکره را می‌توان به حیث عوامل عمده نام برد. عدم اعتماد متقابل چیزی است که اکثر شرکت‌کنندگان از آن به عنوان یکی از عوامل اصلی یاد کرده‌اند که تلاش‌های گذشته برای مذاکرات میان

---

۴۱. William Zartman, *Elusive Peace: Negotiating an End to Civil Wars* (Washington DC: Brookings Institution, 1995), 8.

دولت و طالبان را به ناکامی کشاند. به قول عبدالحکیم مجاهد، برای انجام مذاکرات مؤثر، سازوکار اعتمادسازی متقابل در افغانستان نیاز است: «مشکل اصلی [فراراه مذاکرات صلح] بی‌اعتمادی میان دو طرف است. طالبان بر این باور نیستند که خارجی‌ها از کشور خارج می‌شوند و در مقابل دولت افغانستان هم اعتماد ندارد که اگر خارجی‌ها بروند، طالبان جنگ را پایان دهند.»

به همین ترتیب، برای آغاز روند مذاکره، سفارت ایالات متحده در کابل تأکید می‌کند که دولت افغانستان باید اعتمادسازی کرده و مجرای ارتباطی با طالبان را ایجاد کند. هرچند شماری از طرف‌ها که در روند صلح‌سازی در افغانستان دخیل‌اند، از موجودیت که مجراهای ارتباطی میان طالبان و دولت وجود حرف می‌زنند، اما اظهار می‌دارند که اراده سیاسی برای حل منازعه ندارند. به گفته عطاءالرحمن سلیم، معاون شورای عالی صلح، اعضای این شورا با جناح‌های طالبان در سطوح مختلف در تماس بوده‌اند اما رهبری طالبان هنوز اراده سیاسی روشنی برای مذاکرات با دولت نشان نداده است. در عین حال عبدالحکیم مجاهد، معاون دیگر شورای عالی صلح، توضیح می‌دهد که مجراهای ارتباطی با طالبان فقط به گونه غیررسمی در سطوح مختلف وجود داشته است: «هیچ مذاکره مستقیم نشده است. تنها مذاکره غیرمستقیم و غیررسمی با دسته‌های مختلف طالبان چه در سطح رهبری و چه فرماندهان انجام شده است.»

علاوه بر شورای عالی صلح، یوناما نیز از موجودیت مجراهای ارتباطی میان طالبان و دولت و تلاش‌های مشخصی که برای مذاکرات صورت گرفته است،

خبر می‌دهد. هرچند مأمور سیاسی یوناما که در این تحقیق شرکت کرده است، بر این باور است که هر نوع گفتگوی مستقیم میان دولت و طالبان در مرحله آغازین به میانجی‌گری ضرورت دارد: «اکنون که فکر می‌کنم، متوجه می‌شوم که میان اعضای دولت و اعضای رهبری طالبان تماس‌هایی وجود داشته تا بتوانند شرایط گفتگوهای واقعی را ترتیب و تنظیم کنند؛ اما فکر می‌کنم اگر مذاکرات واقعی آغاز شود، آن‌ها نیاز دارند تا به طریقی بین‌شان میانجی‌گری شود.»

شرکت‌کنندگان همچنین اشاره می‌کنند که تلاش‌ها برای مذاکرات در گذشته به سه دلیل شکست خورده است: نخست، عدم توانایی دولت در اعتمادسازی، طرح آجدای عملی حل منازعه که مطابق آن طرف‌ها می‌توانستند تصویری کلی از آغاز و روند مذاکرات داشته باشند و رویدست‌گرفتن اقدامات بدیل نظیر دولت‌داری خوب، امنیت بهتر و ایجاد فرصت‌های شغلی به منظور رفع عوامل ریشه‌ای شورش‌گری. دوم، عدم ظرفیت تخنیکی طالبان در تبیین خواسته‌های آن‌ها و پیش‌برد روند گام‌به‌گام مذاکرات. سوم، نفوذ و منافع متناقض قدرت‌های مختلف در افغانستان. همچنان اکثر شرکت‌کنندگان داخلی معتقدند که وابستگی مطلق طالبان به پاکستان دلیل اصلی شکست تلاش‌های گذشته برای مذاکرات بوده است. این شرکت‌کنندگان معتقدند که این تلاش‌ها عمدتاً بخاطری شکست خوردند که حل منازعه از طریق مذاکره در شرایط کنونی خواسته‌های پاکستان را در افغانستان برآورده نمی‌کند.



اکثر شرکت‌کنندگان داخلی بر این باورند که شورای عالی صلح، نهاد مؤثری در مدیریت مذاکرات و پیش‌برد حل منازعه در افغانستان نیست. تعدادی از شرکت‌کنندگان معتقدند که شورای عالی صلح ظرفیت طرح و اجرای سیاست حل منازعه مؤثر را ندارد و این شورا یک نهاد بی‌طرف نیست تا بتواند اعتماد طالبان را به دست آورد. بنابراین اکثر شرکت‌کنندگان بر این باورند که برای ایجاد مجرای ارتباطی با طالبان روی میانجی‌های مؤثرتر و بی‌طرف سرمایه‌گذاری ویژه صورت بگیرد. اما شورای عالی صلح بی‌اعتمادی طالبان نسبت به این نهاد را مسائل تخنیکی می‌پندارد که می‌تواند با ظرفیت‌سازی و تلاش‌های بیشتر حل شود. عبدالحکیم مجاهد باور دارد که شورای عالی صلح بخشی از دولت است که طالبان مشروعیت آن را نمی‌پذیرند. بنابراین، مشروعیت شورای عالی صلح نیز متأثر از تصور طالبان از دولت به طور کلی است. با این حال عطاءالرحمن سلیم ادعان می‌دارد که با گذشت زمان، طالبان شورای عالی صلح را به عنوان نهادی مشروع برای گفتگوهای صلح خواهند شناخت.

در مورد نوع مذاکرات (یعنی مذاکرات مستقیم از طریق میانجی، رسمی یا غیررسمی)، شرکت‌کنندگان هیچ ترجیحی نداشتند. هر نوع مذاکره‌ای که بن‌بست را بشکند، همه از آن استقبال می‌کنند. شرکت‌کنندگان معتقدند که اگر مذاکرات هم‌زمان به گونه رسمی و غیررسمی انجام شود، می‌تواند مفید واقع گردد. مذاکرات غیررسمی در سطح محلی زمینه ساز مذاکرات رسمی میان دولت و طالبان خواهد شد. بنابراین، رویکرد از پایین به بالا از سوی مردم و بزرگان برای تحقق مذاکرات رسمی کمک می‌کند. تعدادی از

شرکت‌کنندگان افغان همچنین بر راه اندازی مذاکرات دولت با دولت، میان افغانستان و پاکستان، به عنوان مدلی مؤثر تأکید می‌کنند. این شرکت‌کنندگان که باورمند به ابعاد و عوامل قوی منطقه‌ای منازعه هستند، بر این باورند که کلید شروع مذاکرات در دست پاکستان است.

هیچ شرکت‌کننده‌ای از درخواست طالبان برای مذاکره مستقیم با ایالات متحده به عنوان گزینه مطلوب و جایگزین پشتیبانی نمی‌کند. علاوه بر این، از نظر یوناما، اتحادیه اروپا و سفارت‌های ایالات متحده و پاکستان در کابل، قبل از آغاز مذاکرات مستقیم، به میانجی ضرورت است. سفارت ایالات متحده تلاش‌ها قبل از مذاکرات رسمی را «گفتگوهای مقدماتی» می‌داند و علاقه‌مند است که اگر دولت و طالبان از آن‌ها درخواست کنند، نقش میانجی را بازی می‌کند. سفارت پاکستان در کابل در آغاز مذاکرت صلح، بر ضرورت «میانجی قابل اعتماد» تأکید می‌کند. به گفته شورای عالی صلح، نوع مذاکرات به سطح و نوع تماس‌ها میان طالبان و دولت بستگی دارد. عطاءالرحمن سلیم طالبان را به جناح‌ها و سطوح متعدد دسته‌بندی کرده و قرار ذیل توضیح می‌دهد:

شاید گروه‌هایی باشند که مستقیم با ما به تماس شوند و به میانجی نیازی نباشد. شاید گروه‌هایی باشند که وساطت علما و بزرگان را قبول کنند. اگر روند مصالحه با آن گروهی از طالبان که قوی‌تر هستند، آغاز شود، ایجاب می‌کند که به خواسته‌های‌شان رسیدگی کنیم؛ اگر آن‌ها تقاضای میانجی داشته باشند، ما آماده هستیم که وساطت میانجی مؤثر را بپذیریم.

تعدادی از اشتراک‌کننده های افغان بر مؤثریت هم‌زمان مذاکرات مستقیم و از طریق میانجی تأکید می‌کنند. به طور مثال، عزیز رفیعی باور دارد:

اگر طالبان از اول بخواهند، میانجی می‌تواند خیلی مفید باشد. دولت می‌تواند هم‌زمان از طریق مذاکرات مستقل وارد شود. مذاکرات با بعضی از گروه‌های طالبان که در داخل افغانستان حضور دارند، می‌تواند به صورت مستقیم با دولت افغانستان انجام شود، مانند مذاکراتی که با حزب اسلامی انجام شد؛ اما با طالبانی که در بیرون از افغانستان حضور دارند، این مذاکرات می‌تواند در یک کشور سومی و با یک میانجی انجام شود.

رفیعی بر این باور است که برای تسهیل مذاکرات با جناح‌های مختلف طالبان، ترکیبی از میانجی‌گری داخلی و بین‌المللی نیاز است. علاوه بر این، اغلب تأکید می‌شود که تلاش‌ها برای مذاکرات باید ریشه‌های اصلی منازعه در سطح داخلی و منطقه‌ای را هدف قرار دهد.

دیپلمات‌ها و تحلیل‌گران خارجی در کابل بر این باورند که پیشنهاد صلح رئیس‌جمهور غنی به طالبان آغاز خوبی برای تهیه آجندای جامع‌تر برای حل منازعه است. تقریباً تمام بازیگران بین‌المللی از جمله ایالات متحده، بریتانیا، اتحادیه اروپا، یوناما و پاکستان از این پیشنهاد حمایت کرده‌اند. این بازیگران تأکید می‌کنند که باید اجماع بین‌المللی در حمایت از پیشنهاد صلح به وجود آمده و برای تسهیل مذاکرات مورد استفاده قرار گیرد. سفارت بریتانیا در کابل اظهار می‌دارد که رویدادهایی نظیر دومین کنفرانس پروسه کابل که در آن کشورهای زیادی گرد هم آمدند تا حمایت‌شان را از پیشنهاد صلح رئیس‌جمهور نشان دهند، گامی عملی در راستای ایجاد اجماع بین‌المللی

برای پایان دادن به منازعه در افغانستان است. به گفتهٔ یک مقام رسمی سفارت بریتانیا در کابل که نخواست نامش ذکر شود، آوردن کشورهای مختلف در کنار هم در چنین رویدادهایی به ایجاد یک توافق بین‌المللی با پایه‌های وسیع در مورد حل منازعه افغانستان کمک می‌کند:

در سطح بین‌المللی، برای جامعهٔ جهانی واقعاً مهم است تا گرد هم آمده و از [روند صلح] به عنوان روندی به رهبری و مالکیت افغان‌ها حمایت کنند. ما با ایالات متحده موافق هستیم که افغانستان نباید پناهگاه امنی برای تروریست‌ها باشد. من مطمئن هستم که کشورهای دیگر نیز از این روند حمایت خواهند کرد. اما باز هم در عمل ممکن است برای کشورهای مختلف در سراسر جهان حمایت از این روند متفاوت باشد. بنابراین ما فکر می‌کنیم که رویدادهایی نظیر نشست‌های پروسهٔ کابل واقعاً مهم‌اند تا طیف وسیعی از کشورها را که دیدگاه‌های متفاوتی دربارهٔ افغانستان دارند، کنار هم بیاورد.

در مقابل، اکثر اشتراک‌کننده‌های داخلی این پژوهش در برابر پیشنهاد صلح رئیس‌جمهور غنی با احتیاط عمل کرده و به آن دیدهٔ شک و تردید می‌نگرند. شرکت‌کننده‌های افغان در این مورد به دو جناح تقسیم شده‌اند: نخست، شماری از آنهایی که معتقدند دولت ظرفیت و ارادهٔ سیاسی برای ارائهٔ جزئیات این پیشنهاد را ندارد. دوم، آنهایی که این پیشنهاد را مورد انتقاد قرار می‌دهند و باور دارند که پیشنهاد بیشتر از آنچه طالبان شایستهٔ آن است را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. اکثر شرکت‌کنندگان افغان اظهار می‌دارند که طالبان بدون اجازهٔ پاکستان نمی‌توانند روی توافق صلح مذاکره کنند. آن‌ها همچنین معتقدند که با مداخلهٔ قدرت‌های منطقه‌ای نظیر

روسیه و ایران در منازعه، موضع طالبان پیچیده‌تر شده است. بنابراین لازم است آجندای مذاکرات باید همه ابعاد منطقه‌ای و روبه گسترش منازعه را در نظر گرفته و مورد رسیدگی قرار دهد.

شرکت‌کنندگان در مورد نقش بازیگران دخیل در تلاش‌های قبلی برای مذاکرات، نظریات متفاوتی دارند؛ هرچند اکثر شرکت‌کنندگان این تلاش‌ها را خوب، اما غیرمؤثر می‌پندارند. به گفته عبدالحکیم مجاهد، مداخله دولت قطر در سال ۲۰۱۳، آغاز خوبی بود، اما هیچ نتیجه مثبتی در پی نداشت؛ چون دولت افغانستان دفتر طالبان در دوحه را بلافاصله پس از گشایش آن بی‌اعتبار اعلان کرد.

از آنجایی که مذاکره مستقیم بین دولت و طالبان غیرممکن است، مجاهد معتقد است که نقش میانجی در شرایط کنونی بسیار مهم است. با این وجود، وزارت امور خارجه افغانستان، نقش میانجی را ثانوی دانسته و بر این باور است که کلید مذاکرات در دست امریکا و متحدان آن است. طرف‌های دیگری مانند حزب وحدت، تلاش‌های قبلی میانجی‌های خارجی را برای تسهیل مذاکرات غیرسازنده، غیرواضح و بهره‌جویانه می‌پندارد. به همین ترتیب، عبدالحفیظ منصور، عضو پارلمان، معتقد است که تلاش‌ها از سوی بسیاری از طرف‌های سوم در گذشته برای تسهیل مذاکرات در جهت منافع آن کشورها بوده (یعنی به دست آوردن اطلاعات بیشتر در مورد طالبان و منازعه و تقویت روابط با طالبان)، تا زمینه‌سازی برای صلح در افغانستان. در مقابل، ایالات متحده، اتحادیه اروپا، یوناما و پاکستان نقش طرف‌های سوم نظیر قطر در تلاش‌های قبلی برای بازکردن دریچه‌ای برای مذاکرات میان

دولت و طالبان را در ماهیت آن مؤثر تعریف می‌کنند. هرچند، آن‌ها از عوامل مختلفی نظیر مداخلهٔ افراد «بلندرتبه» در این روند، مرگ ملا عمر و کشته شدن ملا اختر منصور توسط هواپیمای بدون سرنشین ایالات متحده در پاکستان، به عنوان دلایلی یاد می‌کنند که تلاش‌ها را پیچیده کرده و با شکست مواجه ساختند.

## مذاکره و لزوم فشار

هرچند یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که توافق توأم با مذاکره تنها راه برون‌رفت از بُن‌بست کنونی است، طالبان باور دارند که تنها مانع رسیدن به توافق صلح، حضور نیروهای خارجی در افغانستان است. اما شماری از شرکت‌کننده‌های این پژوهش ابراز کردند که حضور نیروهای خارجی به عنوان عامل جنگ به‌پاینه‌ای برای طالبان است و این گروه تا زمانیکه به لحاظ سیاسی و نظامی تضعیف نشود، وارد مذاکره نخواهد شد. آن‌ها عقیده دارند که آغاز روند گفتگوهای موثر در حال حاضر نامحتمل است؛ زیرا دولت در موضع قوت و قدرت قرار ندارد. بنابراین، برای ممکن‌ساختن توافقات از طریق مذاکره، لازم است تلاش‌های هم‌زمان نظامی و دیپلماتیک همراه با تلاش‌هایی برای گفتگو صورت بگیرد.

علاوه بر یافته‌های میدانی این پژوهش، داده‌های تاریخی و تطبیقی نیز بر این مسئله صحنه می‌گذارد که تا زمانی که اوضاع به نفع شورشیان باشد، گروه‌های شورشی تن به مذاکره نخواهند داد؛ مگر این‌که مطمئن شوند نفع شان در مذاکره بیشتر از دوام جنگ است. همچنان یافته‌ها نشان می‌دهند که شورشیان، الی این‌که در ضعیف‌ترین حالت قرار بگیرند، به مذاکره به عنوان تنها گزینه فکر نمی‌کنند.

تاریخ شورش‌گری و جنگ‌های نامتقارن نشان می‌دهد که گروه‌های شورشی پیش از رسیدن به این نتیجه که در میدان جنگ چیز زیادی برای بدست آوردن ندارند، وارد مذاکره نشده‌اند. به عنوان مثال، در قضیه کلمبیا، تلاشها برای توافق صلح زمانی به ثمر رسید که گروه فارک در این کشور در

ضعیف‌ترین حالت خود قرار داشت.<sup>۴۲</sup> فارک پس از اینکه از لحاظ نظامی فلج شد، به مذاکره به عنوان تنها گزینه برای حصول بخشی از اهداف خود تن داد.<sup>۴۳</sup> کلمبیا نمونه درخشانی از حل منازعه از طریق استراتژی مختلط فشار و مذاکره، در شرایطی که پیروزی نظامی ناممکن بود، بشار می‌رود.

تلاش‌ها برای مذاکرات صلح در کلمبیا زمان طولانی را در بر گرفت تا به توافق صلح میان دولت این کشور و گروه شورشی فارک منجر شد. توافق صلح کلمبیا نتیجه سلسله گفتگوهای بود که از سال ۱۹۸۴ شروع شد و به نیم قرن (۱۹۶۴-۲۰۱۶) شورشی‌گری در کلمبیا خاتمه داد. دولت کلمبیا در ابتدا با فشاری که در میدان جنگ بر این گروه آورد، آن‌ها را به پای میز مذاکره کشاند. دولت کلمبیا در ابتدا با استفاده از حمایت ایالات متحده برای سرکوب فارک بخاطر دست داشتن آن در قاچاق مواد مخدر، حملات نظامی بر این گروه را در دهه ۱۹۸۰ میلادی افزایش داد. اما بساط فارک در اثر این حملات برچیده نشد و در مناطق دوردست فعال مانده و تهدیدات جدی‌ای را بر دولت تحمیل کرد.<sup>۴۴</sup>

فارک نیز، همانند گروه طالبان، از اقتصاد مواد مخدر، پناهگاه‌های برون‌مرزی و حمایت‌های منطوقی، به‌خصوص از ونزوئلا و کوبا برخوردار بود.<sup>۴۵</sup> ایالات متحده با حمایت سیاسی و میلیارد‌ها دالر کمک نظامی برای «برنامه

---

۴۲. Jamie Shenk & Michael Kugelman, "What Peace In Colombia Teaches as about War in Afghanistan?" *The Diplomat*, December 23, 2017.

43. Shenk and Kugelman, "What Peace In Colombia Teaches...?"

۴۴. Connable and Libicki, *How Insurgencies End*, 57-58.

۴۵. Shenk and Kugelman, "What Peace In Colombia Teaches...?"



کلمبیا»، دولت کلمبیا را قادر ساخت تا ساحه نفوذ و قدرت خود را علیه گروه فارک افزایش دهد.

در نتیجه پیروزی‌های پی‌هم نظامی و تغییر افکار عمومی و بین‌المللی در مقابل فارک، دولت کلمبیا موفق به احراز موضع مسلط در برابر رقیب اش شد. شواهد نشان می‌دهد که بین سال‌های ۲۰۰۰ الی ۲۰۱۰، میزان فرار در گروه فارک به‌خصوص در میان کادرهای ارشد آن، به صورت قابل توجهی تا ۵۰ درصد افزایش یافت. در این دوره، شورشیان قسمت زیادی از قلمرو و نیز حمایت داخلی خود را از دست دادند. علاوه بر آن، دولت نیز به منظور رسیدگی به عوامل ریشه‌ای شورش‌گری، حکومت‌داری خوب و مشروعیت دموکراتیک را بالا برد و نیروهای پولیس و ارتش را نیز تقویت کرد تا بتواند بدون کمک‌های ایالات متحده سر پا بایستد.<sup>۴۶</sup> ضمناً دولت عرصه حمایت های داخلی و بین‌المللی خویش و نفوذ اطلاعاتی خود در میان شهروندان کلمبیا را گسترش داد.<sup>۴۷</sup>

علاوه بر این، دولت کلمبیا به منظور حل ابعاد منطقه‌ای شورش‌گری، دیپلماسی منطقه‌ای فعالی را روی دست گرفت و در نتیجه دولت‌های کوبا و ونزوئلا را تشویق کرد تا رهبری فارک را تحت فشار قرار داده و به میز مذاکره بکشانند. در همین زمینه، دولت کلمبیا یک راهکار مثلثی را برای حل منازعه در پیش گرفت که مطابق آن، هم‌زمان با رفع عوامل داخلی و منطقه‌ای منازعه، در میدان نبرد نیز بر شورشیان فشار نظامی اعمال می‌کرد.

---

۴۶. Connable and Libicki, *How Insurgencies End*, 59-61.

۴۷. Ibid.

مورد کلمبیا نشان می‌دهد که مذاکره تنها زمانی ممکن می‌شود که شورشیان تضعیف شوند، حمایت مردمی و بین‌المللی از دولت افزایش یابد و دولت ظرفیت خود را برای رفع عوامل داخلی و منطقه‌ای شورش‌گری بهبود بخشد.

در مقایسه با کلمبیا، دولت افغانستان که از سال ۲۰۱۷ به این سو تلاش‌های خود در راستای مذاکره با شورشیان را افزایش داده، در چندین بخش ناکام بوده است: در شناسایی روش‌مند عوامل ریشه‌ای منازعه و رفع آن‌ها؛ در مسدود کردن پناهگاه‌های برون‌مرزی طالبان؛ و نهایتاً در متقاعد کردن بازیگران بین‌المللی جهت اعمال فشار بر حامیان طالبان برای یافتن راه حل سیاسی برای ختم منازعه. طوری که قبلاً نیز اشاره شد، طالبان در ضعیف‌ترین موضع قرار ندارند تا مذاکره را به عنوان آخرین گزینه مورد ملاحظه قرار دهند. بنابراین، چنان‌که داده‌ها نشان می‌دهد، لازم است تا دولت کارزاری نظامی و دیپلماتیک را به منظور قرار گرفتن در جایگاه قوی‌تر سیاسی و نظامی، قبل از شکل‌گیری روند معنادار مذاکره، راه‌اندازی کند.

اشتراک‌کننده‌های این پژوهش به استفاده از استراتژی «مختلط فشار و مذاکره» به حیث مؤثرترین و درست‌ترین رویکرد برای کشاندن طالبان به میز مذاکره تاکید میکنند. از آنجایی که طالبان حملات نظامی خود را تشدید کرده است، دولت افغانستان نیاز دارد بطور همزمان فشار در میدان جنگ را افزایش دهد، دیپلماسی منطقه‌ای پویایی روی دست گیرد و تلاش‌های خود در راستای مذاکره را نیز افزایش دهد. بر اساس اظهارات سفارت امریکا در کابل: «دراستراتژی جدید ایالات متحده امریکا هر دو

گزینه جای دارد [فشار نظامی و مذاکره] و این شیوه مؤثر افتاده است». یک مامور سیاسی سفارت امریکا در کابل که در این پژوهش اشتراک کرده است توصیه‌های این دولت برای پایان دادن به منازعه طالبان را چنین توضیح داد: «اردوی ملی افغانستان باید تهاجمی عمل کند. اصلاحات باید جدی گرفته شود. حکومت وحدت ملی باید برای گفتگوهای مستقیم اقدام کند. فشار بر پاکستان باید افزایش یابد.»

علاوه بر این، سفارت بریتانیا در کابل نیز بر لزوم فشارهای هم‌زمان نظامی و سیاسی و پیشکش کردن مذاکره به عنوان بهترین گزینه برای کشاندن طالبان به میز مذاکره تأکید می‌ورزد. یک کارمند سیاسی سفارت بریتانیا در کابل موضع دولت بریتانیا را در این رابطه چنین بیان کرد:

یکی از موضوعاتی را که ما همواره بر آن تأکید کرده‌ایم، شیوه گفتگو و جنگ به طور هم‌زمان، به نظر می‌رسد که گزینه درست باشد. اگر همه چیز به خوبی پیش برود، امیدواری‌ها وجود دارد که گفتگوها به مرحله ای برسد که جنگ را خاتمه بخشد. واضح است که هدف نیز همین است. اما زمانی که مراحل اولیه گفتگو آغاز می‌شود، این احتمال وجود دارد جنگ ادامه پیدا کند و بر هر دو جانب فشار وارد کند.

شرکت‌کنندگان داخلی در این تحقیق نیز تأکید میکنند که تلاش‌های دولت در راستای تامین صلح باید با فشارهای نظامی بر شورشیان در میدان نبرد، همراه باشد. به باور این شرکت‌کنندگان تلاش‌های قبلی در این راستا به این دلیل منجر به ناکامی شد که دولت از موضع ضعیف عمل کرد، چیزیکه فرضیه طالبان را که این گروه میتواند برنده بلامنازع این جنگ باشد، تقویت

کرد. محمد ناطقی، معاون حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان، در رابطه با اهمیت رویکرد ترکیب فشار و مذاکره برای پایان دادن به منازعه در افغانستان چنین توضیح می‌دهد:

البته عده‌ای می‌گویند که طالبان زبان صلح بلد نیستند و باید سرکوب نظامی شوند. این یک نگاه بسیار رادیکال است. و نگاه دوم که ما طرفدار آن هستیم، این است که باید این مسئله را از راه مذاکره و گفتگو حل کنیم. حالا ما گزینهٔ درست سومی هم داریم که ترکیبی از جنگ و گفتگو است و مورد حمایت امریکایی‌ها.

شرکت کننده های افغان با برجسته کردن پیش شرط‌های سخت گیرانه طالبان به مثابه فشار بر دولت افغانستان، تأکید میکنند که دولت نیز باید پیش شرط‌هایی را برای گفتگوهای صلح ارائه کند و اهداف خود را از نتیجه مذاکره تصریح کند. به باور آنها عدم موجودیت پیش شرط از سوی رئیس‌جمهور غنی، طالبان را در یک موضع قوی تر قرار داده است. به نظر این افراد، حداقل چند مورد وجود دارد که دولت باید آنها را به عنوان پیش شرط‌های مذاکره تعیین کند. این پیش شرط‌ها قرار ذیل‌اند: آتش بس برای آغاز مذاکره؛ به رسمیت شناختن و احترام به قانون اساسی افغانستان و دست‌آوردهای پس از کنفرانس بن به شمول حقوق زنان و دموکراسی؛ و قطع رابطه طالبان با منابع خارجی به شمول جنگجویان جهادی.

اما برخی از دیپلمات‌های خارجی بر این باورند که وجود پیش شرط‌ها می‌تواند موانع تازه‌ای را فراروی مذاکره خلق کند. سفارت بریتانیا در کابل بر این باور است که هرچند هر یک از جوانب گفتگو می‌توانند خطوط قرمز خود

را داشته باشند، اما عدم موجودیت پیش شرط در پیشنهاد صلح رئیس جمهور غنی یک نقطه قوت است:

از نظر ما یکی از نقاط قوت پیشنهاد صلح رئیس جمهور غنی که در ۲۸ فروری ارائه شد، عدم موجودیت پیش شرط است. واضح است که مسائلی وجود دارد که در نهایت به عنوان خطوط قرمز از سوی دولت افغانستان و جامعه جهانی پیش کشیده خواهند شد. قطعاً برای طالبان خطوط قرمز وجود دارد.

سایر شرکت کننده‌ها نیز تأکید داشتند که به منظور رفع عوامل و ابعاد منطقه‌ای شورش‌گری طالبان، دولت افغانستان باید دیپلماسی فعال را هم‌زمان با تلاش‌های نظامی، انکشافی و تلاش برای مذاکره روی دست بگیرد. تعدادی از مصاحبه‌شونده‌ها بر این عقیده بودند که تمام کشورهایی که روی طالبان نفوذ دارند، باید تحت فشار قرار گیرند تا در کشاندن طالبان به میز مذاکره سهیم شوند. بر اساس اظهارات سفارت بریتانیا در کابل، این کشورها، به‌ویژه پاکستان، می‌توانند در کشاندن طالبان به میز مذاکره نقش حیاتی ایفا کنند. «تمام کشورهایی که بر طالبان نفوذ دارند باید بر این گروه فشار وارد کنند تا به مذاکره با دولت افغانستان به عنوان یک دولت مشروع در این قلمرو تن بدهد. از نظر من پاکستان می‌تواند نقش مهمی در این خصوص بازی کند.»

در حالیکه که فشار در میدان نبرد و منطقه برای آوردن طالبان به میز مذاکره، ضروری به نظر می‌رسد، عدم توافق میان بازیگران داخلی و منطقه‌ای از چالش‌های عمده فراروی حل منازعه در افغانستان از طرق انجام

مذاکرات است. بنابراین یکی از نیازهای اساسی برای بازکردن روزنه‌ای برای شروع گفتگوهای صلح در افغانستان آشتی دادن مواضع بازیگران مختلف است. کارمند سیاسی یونما که در این پژوهش شرکت کرده است ابعاد مشکل چنین بیان می‌دارد:

از نظر من مانع اصلی، عدم توافق بر سر عوامل منازعه در افغانستان است. به این معنا که برای طالبان عامل اساسی منازعه، حضور نیروهای خارجی در افغانستان است... برای دولت افغانستان... عامل اصلی ساحة منازعه خیز در افغانستان و پاکستان است و طالبان یک براینند آن است. برای ایالات متحده آمریکا دلیل اصلی، جنگ میان دولت افغانستان و طالبان است. به همین دلیل از نظر آن‌ها برادران افغان باید بنشینند و با هم گفتگو کنند. برای اسلام‌آباد، این منازعه پدیداری از رقابت این کشور با هند است تا اطمینان حاصل کند که قدرت‌های متخاصم از نفوذ تهدیدکننده در افغانستان برخوردار نشوند. بنابراین، این شرایط وضعیت را پیچیده‌تر کرده است. مثلاً با توجه به این وضعیت مشکل است تصمیم بگیریم که چه کسی به عنوان میانجی عمل کند... از این رو، بدون توافق بر سر این که این منازعه میان چه کسانی است و شرکای آن کی‌ها می‌باشند، مشکل است که کسی در این خصوص میانجی‌گری کند؛ و نیز مشکل است که پیش‌بینی کنیم این پروسه از کجا آغاز خواهد شد... اما لازم است از جایی این روند آغاز شود؛ ولی هر گامی که در آغاز این روند برداشته می‌شود، اقتضا می‌کند که به سایر بازیگران اطمینان داده شود که منافع آن‌ها ملاحظه خواهد شد. هیچ یک از طرف‌های ذی‌دخل تمام آنچه را که می‌خواهند به دست نخواهند آورد و این موضوع بخشی از پیچیدگی صلح در افغانستان است.

## مذاکره در شرایط دشوار

راه حل نظامی یک‌جانبه برای طرف‌های درگیر یک گزینهٔ ایدئال است. بنابراین، دولت‌ها و گروه‌های شورشی ترجیح می‌دهند به صورت یک‌جانبه منازعه را پایان دهند تا خود بر مسند تصمیم‌گیری نشسته و نگران در نظر گرفتن منافع طرف مقابل نباشند.<sup>۴۸</sup> اما زمانی که پایان دادن به منازعه به صورت یک‌جانبه فراتر از توان آن‌ها باشد، طرفین به مذاکره متوسل می‌شوند.<sup>۴۹</sup> در چنین شرایط، بُن‌بست نظامی فرصتی است برای حل منازعه از طریق مذاکره.<sup>۵۰</sup> در موارد مختلفی نظیر السالوادور، گواتیمالا، افریقای جنوبی و لبنان، بُن‌بست‌های نظامی از طریق مذاکره شکسته شدند. در مورد آیرلند شمالی، دولت بریتانیا و ارتش موقت جمهوری آیرلند پس از ۲۵ سال جنگ به بُن‌بست رسیدند و برای حل آن به مذاکره تن دادند.<sup>۵۱</sup>

لازم به یادآوری است که علی‌رغم نقش کلیدی مذاکره در رفع بُن‌بست، تنها یک‌چهارم تا یک‌سوم جنگ‌های داخلی معاصر توانسته‌اند به مرحلهٔ مذاکره

---

۴۸. William Zartman, "Conflict Resolution and Negotiation," in Jacob Bercovitz, Victor Kermenjuk, and I. William Zartman (eds.), *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, 322-339 (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009), 324.

۴۹. Ibid.

۵۰. William Zartman, "Dynamics and Constraints in Negotiations in Internal Conflicts," in I. William Zartman, ed., *Elusive Peace: Negotiations and End to Civil Wars*, (Washington D.D.: Brookings Institution, 1995), 8; Connable and Libicki, *How Insurgencies End*, 18-19.

۵۱. Connable and Libicki, *How Insurgencies End*, 19.

برسند.<sup>۵۲</sup> در اغلب موارد، طرف‌های منازعه و عمدتاً شورش‌گران به سه دلیل ذیل از مذاکره منصرف شدند:

۱. سابقه طولانی استفاده از خشونت برای سرکوب ناراضی‌های

سیاسی

۲. فرض کردن پیروزی یک‌جانبه در جنگ‌های داخلی

۳. عدم رضایت مبنی بر فروگذاری فرصت‌ها برای فعالیت‌های پردرآمد

غارت‌گرانه<sup>۵۳</sup>

مورد سریلانکا که در آن ببرهای تامیل تن به مذاکره ندادند، یک مثال واضح است. در این تصمیم، رهبری این گروه نقش اصلی داشت. تحلیل‌گران بر این باورند که «ویلوپلای پرابکاران»، رهبر ببرهای تامیل، به این دلیل مذاکره را رد کرد که باور نداشت بتواند در سریلانکای پسا‌منازعه به چهره‌ی سیاسی معمولی مبدل شود.<sup>۵۴</sup> این امر نشان‌دهنده‌ی نقش رهبران رادیکال در ناکامی تلاش‌ها برای حل منازعه از طریق مذاکره است. در سریلانکا، هنگامی که تلاش‌ها برای مذاکره ناکام شد و خشونت‌ها افزایش یافت، دولت سریلانکا به سیاست پاک‌سازی «تروریسم تامیل» روی آورد.<sup>۵۵</sup> بدین سان، دولت در صدد تغییر توازن قوا میان دولت و گروه تامیل برآمد و در این راستا فشار نظامی

---

۵۲. Zartman, "Dynamics and Constraints in Negotiations in Internal Conflicts," 3; Connable and Libicki, *How Insurgencies End*, 18.

۵۳. Connable and Libicki, *How Insurgencies End*, 19.

۵۴. *Ibid.*, 32.

۵۵. Mirjam Weiberg-Salzmann, "Ending Ethnic Civil Wars: Negotiations or by Military Defeat? Lessons on Security from Sri Lanka," *Journal of Asian and African Studies* 50 (2), 2015: 148.



خویش را شدت بخشید. منازعهٔ سریلانکا در نهایت در ماه می سال ۲۰۰۹ میلادی، زمانی که دولت آخرین پناهگاه‌های بیرهای تامیل را تصرف کرد، خاتمه یافت.<sup>۵۶</sup> ختم جنگ از طریق پیروزی یک‌جانبه در سریلانکا در پی تلاش‌های متعدد ناکام برای گفتگو و عدم توافق طرفین بر سر منازعه و جزئیات شرایط پسامنازه حاصل شد.

بنابراین، هرچند مذاکره ایدئال‌ترین راه برای خروج از یک بُن‌بست شناخته می‌شود، این رویکرد دشوارترین گزینه نیز می‌باشد. احتمال مذاکره به عوامل متعددی وابسته است که شامل ساختار منازعه، تلاش‌های پیشامنازه، عوامل منازعه و شیوهٔ برخورد با آن‌ها، قدرت نسبی دولت و شورشیان و مسائل دیگری که در فوق ذکر شد، می‌باشد. مذاکره به صلح منجر نخواهد شد مگر این‌که این عوامل در مراحل پیشامذاکره مورد ملاحظه قرار گرفته و در آجدای حل منازعه شامل شوند.

مذاکره یا چانه‌زنی به عنوان روش مرسوم برای حل منازعه به روندی اطلاق می‌شود که در آن مواضع مخالف در یک توافق مشترک ادغام می‌شود.<sup>۵۷</sup> در آغاز، طرفین منازعه گفتگوهای مستقیم را ترجیح می‌دهند، اما پس از شکست در اعمال نفوذ بر رفتار طرف مقابل، آن‌ها برای شروع گفتگوها به وساطت طرف سوم توسل می‌جویند.<sup>۵۸</sup> میانجی‌گری روابط دوجانبه میان

---

۵۶. Weiberg-Salzman, 149.

۵۷. William Zartman, "Conflict Resolution and Negotiation," in Jacob Bercovitc, Victor Kermenjuk, and I. William Zartmen (eds.), *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, 322-339 (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009), 323.

۵۸. Ibid., 325.

طرفین درگیر را به روابط سه‌جانبه تغییر می‌دهد که در آن، جانب ثالث، گفتگوهای میان طرفین را تسهیل می‌کند تا از این مجرا، مواعی که طرفین را از رسیدن به مرحله گفتگو باز می‌دارند، مرفوع سازند. مذاکرات هم بر ابزارها و هم بر فرجام منازعه متمرکز است و هدف آن ایجاد اعتماد، به وجود آوردن شرایط گفتگو و حل اختلاف میان مخالفین است.<sup>۵۹</sup> مذاکرات برای طرفین درگیر این زمینه را فراهم می‌کند تا بر سر تفاوت‌های خود به توافق برسند؛ مسائل، مواضع و اهداف خود را تصریح کنند؛ و خواسته‌های خود را مورد بحث قرار دهند.<sup>۶۰</sup> مذاکرات به طور کلی، مستلزم سه هدف و مراحل وابسته به هم است: آتش‌بس به منظور کاهش خصومت میان طرفین؛ توافق جزئی برای تسهیل توافقات بعدی؛ و مصالحه کامل.<sup>۶۱</sup> با توجه به ساختار، ابعاد، پیچیدگی‌ها و شدت منازعه، مذاکره اشکال مختلفی به شمول مذاکرات رسمی و غیررسمی، مذاکرات مستقیم و مذاکره از طریق میانجی را بخود می‌گیرد.

در موارد پیچیده‌تری نظیر افغانستان که در آن منازعه، ساختار مغلق و عوامل و ابعاد چندگانه دارد، تمام انواع مذاکرات یادشده می‌تواند به صورت هم‌زمان به کار گرفته شود. بنابراین مذاکره در شرایط دشوار، می‌بایست شکل چندسطحی و چندوجهی به خود بگیرد. یافته‌های این تحقیق از ایجاد هر نوع رابطه و انجام هر نوع گفتگو میان طالبان و دولت در هر سطحی به

---

۵۹. Ibid.

۶۰. Ibid., 330.

۶۱. Michael Greig & Paul Diehl, *International Mediation* (Cambridge: Polity, 2012), 10-12.

منظور شروع روند صلح، حمایت می‌کند. این درحالیست که دولت و طالبان نیز به مرحله ای رسیده‌اند که مذاکره را به عنوان تنها راه حل منازعه قبول دارند، اما بر سر مراحل پیش از مذاکره توافق ندارد. مهم‌تر از همه، پیش‌شرط سخت‌گیرانه طالبان که همانا گفتگوهای مستقیم با ایالات متحده است، این روند گفتگوهای صلح در افغانستان را زمین‌گیر کرده است.

اخیراً مولوی هیبت‌الله، رهبر طالبان، در پیام عیدی خود از امریکا خواست تا با این گروه بر سر حضور نیروهای امریکایی در افغانستان به صورت مستقیم مذاکره کند.<sup>۶۲</sup> از این امر نشان میدهد که طالبان گفتگوهای مستقیم با مقامات امریکایی را به عنوان پیش‌شرط مذاکره با دولت افغانستان تعیین کرده‌اند. این موضوع قبلاً نیز چندین بار از سوی مقامات طالبان پیش کشیده شده بود. به تعقیب پیام رهبر طالبان، مولوی عبدالسلام ضعیف، سفیر سابق طالبان در اسلام‌آباد، در یک مصاحبه با رسانه‌ها عین برداشت از منازعه و شرایط طالبان برای مذاکره را بیان کرد. ضعیف، حضور نیروهای خارجی در افغانستان را به عنوان دلیل اساسی منازعه در این کشور پنداشته و تأکید ورزید که قبل از شروع مذاکرات مستقیم میان دولت افغانستان و گروه طالبان، این موضوع باید به شکل مستقیم میان طالبان و امریکا مورد بحث قرار گیرد. بر اساس اظهارات ضعیف، قبل از شروع پروسه مذاکره بین طرفین افغان، امریکا باید بر سر دو موضوع با طالبان گفتگو کند. این دو

---

۶۲. Hibatullah Akhundzada, "Message of Felicitatıon."

مسئله، به قول ضعیف، شامل خروج نیروهای خارجی و به تعقیب آن پروسه صلح ضمانت شده است.<sup>۶۳</sup>

با در نظر داشت این موضوع، تلاشهای یک جانبه دولت افغانستان برای تحقق مذاکرات نمی تواند کاری را از پیش ببرد. به عنوان مثال، آتش بس یک جانبه دولت افغانستان در ماه جون بدون هیچ دست آورد یا پیشرفتی در جهت روند صلح پایدار خاتمه یافت. بر اساس یافته های این تحقیق، به منظور تسهیل گفتگوها لازم است یک سلسله میانجی گری ها بر سر اشتراکات، اختلافات و آجندای احتمالی صلح صورت بگیرد. با توجه به ابعاد پیچیده منازعه افغانستان، می شود از تمام سطوح میانجی گری برای تسهیل گفتگوهای مستقیم استفاده کرد.

هر چهار نوع و سطح میانجی گری (مصالحه، مشوره، تسهیل / میانجی گری مطلق، میانجی گری با استفاده از فشار) می تواند برای تسهیل گفتگوهای مستقیم در افغانستان مورد بحث و استفاده قرار گیرد.<sup>۶۴</sup> مصالحه یا «میانجی گری خفیف» کمک خواهد کرد تا روابط غیرمستقیم برای گفتگوها در سطح محدود ایجاد شده و بدین سان زمینه گفتگوهای رسمی فراهم شود.<sup>۶۵</sup> این گونه میانجی گری معمولا از سوی یک دولت بی طرف یا سازمان بین المللی که مسئولیت تدارکاتی آن را به عهده میگیرد، انجام میشود.

---

۶۳. "Special Interview with Mullah Abdul Salam Zaef," *Tolo News*, June 13, 2018:

<https://www.youtube.com/watch?v=XNOFXxUI0nQ>

۶۴. Michael Greig & Paul Diehl, *International Mediation* (Cambridge: Polity, 2012), 7

۶۵. Ibid.

مشوره به عنوان دومین سطح میانجی‌گری مستلزم همکاری‌های فنی متخصصان در ایجاد رابطه و مدیریت منازعه می‌باشد. این شیوه به طرف‌های درگیر کمک می‌کند تا زمینه‌های مشترکی را برای گفتگوهای صلح بیابند.<sup>۶۶</sup> در این سطح، در افغانستان میانجی‌گری می‌تواند از سوی افرادی که در کشور نقش مؤثر ایفا کرده‌اند و اعتماد هر دو طرف را با خود دارند، عملی شود. علاوه بر این، تسهیل به مثابه سومین سطح میانجی‌گری، مستلزم میانجی‌ای است که بر طرفین منازعه تأثیرگذار باشد تا آنها را وادار کند تا مسائل جنجال‌برانگیز را از آجدای مقدماتی گفتگوها حذف کرده و گفتگوها را بر موضوعاتی که هر دو جانب به آن علاقه‌مندند متمرکز سازد.<sup>۶۷</sup> در این سطح، یک میانجی می‌تواند طالبان را ترغیب کند تا از پیش‌شرط سخت‌گیرانه خود در مراحل ابتدایی گفتگوها منصرف شوند. در گفتگوها در آیرلند شمالی، بطور مثال، ایالات متحده آمریکا من‌حیث میانجی موضوع گفتگوها را به مسائل مربوط به خلع سلاح محدود کرد.<sup>۶۸</sup> در نهایت، از آنجایی که عوامل متعدد داخلی و منطقه‌ای در منازعه افغانستان دخیل‌اند، با وارد شدن یک میانجی قدرتمند، میانجی‌گری با فشار می‌تواند به حل منازعه کمک کند. این نقش را دولت یا نهادی می‌تواند بازی کند که ظرفیت لازم برای استفاده از قدرت و منابع به منظور ایجاد فشار بر طالبان و حامیان

---

۶۶. Ibid., 7-8.

۶۷. Ibid., 8.

۶۸. Ibid.

آن‌ها را برای کشاندن طالبان به میز مذاکره و همچنان توانایی اعمال فشار بر طرفین برای رسیدن به توافق صلح را داشته باشد.<sup>۶۹</sup>

بنابراین، شرایط دشوار مذاکرات صلح در افغانستان می‌تواند با استفاده از سطوح مختلف میانجی‌گری بهبود یابد. اما علی‌رغم لزوم اقدامات مختلف، تمام میانجی‌ها می‌بایست از یک برنامه واحد پیروی کنند و تحت یک مدیریت مشخص عمل کنند. در این رابطه، سازمان ملل متحد نقش حیاتی در ایجاد اطمینان از یگانه‌بودن میانجی در رهبری این پروسه دارد.<sup>۷۰</sup> سازمان ملل متحد یا فرد و کشوری که از سوی این سازمان پیشنهاد می‌شود، می‌تواند به عنوان بازیگر اصلی در این امر ایفای نقش کند.<sup>۷۱</sup> با توجه به آنچه گفته شد، هیچ میانجی‌گری نمی‌تواند نتایج مثبت در قبال داشته باشد، مگر این‌که شرایط برای گفتگوها فراهم باشد. بنابراین، علی‌رغم نقش حیاتی میانجی‌گری در افغانستان، راهکار دولت برای زمینه‌سازی مذاکرات صلح از طریق تغییر وضع موجود به نفع دولت و رفع عوامل داخلی و منطقه‌ای منازعه می‌تواند نقش تعیین‌کننده در ختم جنگ داشته باشد.

---

۶۹. Ibid., 9.

۷۰. Connie Peck, "United Nations Mediation Experience: Practical Lessons for Conflict Resolution," in Jacob Bercovitz, Victor Kermenyuk, and I. William Zartmen (eds.), *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, 411-434 (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009), 417.

۷۱. Ibid., 419.

## نتیجه‌گیری

این تحقیق دیدگاه‌های مختلف را در رابطه با منازعه، حل منازعه و امکان مذاکرات در افغانستان بازتاب می‌دهد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد منازعه در افغانستان به بُن‌بست رسیده است. طالبان در موضع ضعیف قرار ندارند و دولت نیز در موقفی نیست که بتواند شورش‌گری را از راه نظامی خاتمه دهد. از این رو، مذاکره تنها راه برون‌رفت از این بُن‌بست است. دولت افغانستان و طالبان هیچ کدام دروازه‌های گفتگو را نبسته‌اند، اما هیچ توافقی میان طرفین در رابطه با شیوه و دستور مذاکرات وجود ندارد. دولت در صدد مذاکره مستقیم با طالبان و ادغام این گروه به روند سیاسی پسا ۲۰۰۱ است. درحالیکه طالبان در پی مذاکره مستقیم با امریکایی‌ها هستند تا با خروج نیروهای خارجی از افغانستان، رژیم سیاسی مبتنی بر شریعت را در کابل برپا کنند.

منازعه فعلی در افغانستان ابعاد و عوامل پیچیده داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی دارد که سیاست‌های طالبان و رویکرد آن‌ها را در قبال منازعه تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، هم‌زمان با این‌که دولت افغانستان و متحدینش در صدد گشایش دروازه‌های گفتگو با طالبان‌اند، پروسه صلح با موانعی در سطح داخلی و بین‌المللی مواجه است. در نتیجه، مهم‌ترین مسئله در افغانستان در قبال گفتگوهای صلح چگونگی آشتی دادن مواضع بازیگران متعدد بر سر سناریوی «ختم جنگ» در افغانستان است.

علاوه بر عوامل متعدد یادشده، پایان منازعه به توانایی نسبی طرف‌های درگیر بستگی دارد. در حال حاضر نقطه قوت دولت افغانستان، حمایت

مردمی و بین‌المللی است؛ اما موضع واکنشی نظامی و دیپلماتیک، ناکامی در اعمال حاکمیت، ناتوانی در تأمین عدالت و امنیت و ارائه خدمات عمومی از ضعف‌های دولت افغانستان به حساب می‌آید. در سوی دیگر، توانایی بقا، موضع پیش‌دستانه در میدان جنگ، پناهگاه‌های فرامرزی و حمایت خارجی نقاط قوت طالبان است. اما نقاط ضعف این گروه عدم حمایت مردمی و بین‌المللی، محدودیت‌های قومی و تباری و فقدان مشروعیت دموکراتیک می‌باشد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که در مقایسه با سال ۲۰۰۶، زمانی که طالبان از سوی نیروهای بین‌المللی به حیث گروه تروریستی سرکوب می‌شدند، این گروه اکنون در حلقه‌های جامعه بین‌المللی مشروعیتی نسبی به دست آورده و از سوی آن‌ها به مثابه واقعیت سیاسی و نظامی در جنگ افغانستان به رسمیت شناخته می‌شود. از این رو، نسبت به یک دهه قبل، طالبان در موضع قوی‌تری قرار دارند، اما هنوز از قابلیت پیروزی در میدان جنگ بی‌بهره‌اند.

هیچ نظریه شورشگری و جنگ‌های نامتقارن روی آوردن طالبان به میز مذاکره را در شرایط موجود که به نفع طالبان است، تایید نمی‌کند. طالبان از موضع کنشی در میدان جنگ، به این باورند که می‌توانند خواسته‌های خود را از طریق فشار به دست بیاورند. بنابراین برای مذاکره عجله ندارند. سیاست فعلی این گروه این است که حکومت‌داری را مختل کرده، توانایی سیاسی خود را افزایش داده و وضع موجود را بیشتر به نفع خویش تغییر دهد. اوضاع مورد نظر طالبان از این قرار قرار است: فرسایش دولت و ارتش در نتیجه کاهش کمک‌های خارجی، خروج نیروهای بین‌المللی، افزایش قدرت چانه‌زنی



طالبان من حیث یک گروه سیاسی نه تروریستی/ شورشی، و تشتت نخبگان سیاسی در جناح های قومی - مذهبی در نتیجه ناسازگاری میان متحدین سیاسی دولت. بنابراین طالبان به میز مذاکره حاضر نخواهند شد مگر این که از طریق اتخاذ برنامه های فعال نظامی در میدان نبرد، دیپلماسی منطقه ای پویا، اعمال حاکمیت، تأمین امنیت و عدالت و بهبود ظرفیت ارائه خدمات عمومی و دولت داری خوب، دولت افغانستان بتواند وضع موجود را به نفع خویش تغییر دهد. به عبارت دیگر، به منظور کشیدن طالبان به میز مذاکره و رسیدن به توافق صلح، لازم است دولت افغانستان فشارهای نظامی را در میدان نبرد افزایش داده، دیپلماسی پویای منطقه ای را برای رفع عوامل منطقه ای منازعه روی دست گرفته و در اعمال حاکمیت و دولت داری خوب سعی نماید. در سوی دیگر، طالبان با پیشدستی در میدان جنگ، کارت مذاکره را به منظور ایجاد فضای سیاسی برای افزایش مشروعیت و تقویت حربه های فشار خود بازی می کنند. نتیجه اینکه، احتمال وقوع مذاکره در شرایط کنونی ضعیف است، مگر این که تحول بنیادینی در موازنه قدرت رخ دهد.

علاوه بر این، رسیدن به مرحله مذاکره نیازمند طرح گام به گام آجدای صلح و یک سیاست جامع حل منازعه است که الزامات قبل از مذاکره، گام های لازم روند مذاکرات و وضعیت پسامذاکره در در خود داشته باشد. در این صورت مرحله آغاز مذکره، روند گفتگوها و توقعات طرفین از نتایج مذاکره روشن خواهد شد. تا زمانیکه صراحت کافی در مورد چگونگی مذاکره و

خواست‌های طرفین به وجود نیاید شورشیان گام‌های مؤثری به سوی مذاکره برنخواهند داشت.

همچنین با توجه به ویژگی‌های پیچیده و چندبُعدی این منازعه، راهکار جامع حل منازعه در افغانستان باید به گفتگوهای صلح به مثابه روندی فراتر از گفتگوهای صوری میان دولت و عناصری از طالبان بپردازد. منازعه موجود، ابعاد داخلی و بین‌المللی دارد که لازم است قبل از و در جریان مذاکره مورد بحث قرار گیرد. در سطح داخلی، اگر برنامه‌ای برای کاهش موانعی نظیر فقر، بیکاری، حاکمیت ضعیف قانون، ناامنی، اقتصاد مواد مخدر و دولت‌داری ضعیف، در پالیسی گنج‌اندیده نمی‌شود، این موارد حداقل باید مورد بحث قرار گیرند. در سطح منطقه، دولت باید راهکاری برای آشتی دادن مواضع قدرت‌های منطقه در افغانستان بسنجد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که دولت افغانستان ظرفیت لازم برای مدیریت چنین دیپلماسی‌ای را ندارد. از این رو، ایالات متحده و متحدانش می‌توانند در حمایت از دولت افغانستان در این خصوص، به‌ویژه در مراحل مقدماتی، نقش مثبتی ایفا کنند. اما چنین حمایتی نباید قدرت‌های منطقه را تحریک کند. در بهترین حالت، دولت افغانستان باید این ظرفیت را به وجود بیاورد تا قدرت‌های دخیل در افغانستان را متقاعد کند که آن‌ها از صلح در افغانستان سود بیشتر از دوام جنگ خواهند برد.

با شروع مذاکرات، آن‌ها باید از آجندای گام‌به‌گام پیروی کنند تا از مداخلات اخلال‌گرانه جلوگیری شود. مذاکرات باید به سمت دستیابی به توافق بر سر گفتگوهای بعدی و مسائل مهم‌تر جهت‌دهی شود. بنابراین، آغاز مذاکرات به

معنای حل منازعه نیست و نباید به معنای تحکیم صلح انگاشته شود. اما اگر مذاکرات درست مدیریت شود، می‌تواند آغاز روند صلح پایدار را رقم زند. مذاکره در پیچه ای را برای توافق صلح باز می‌کند و بستر سیاسی لازم برای تحکیم صلح به وجود می‌آورد. پس از حصول توافق صلح، طرفین دخیل در مذاکره باید اطمینان بدهند که این توافق پایدار خواهد ماند و بستری سیاسی برای تحکیم صلح فراهم خواهند کرد. از این رو، مهم است تا توافقی به دست آید که پایدار مانده و زمینه‌های صلح دائمی را میسر سازد.<sup>۷۲</sup> شواهد نشان می‌دهد که پس از توافق به دست آمده در نتیجه مذاکره، در مواردی که عوامل ریشه‌ای جنگ از میان برداشته نشده، ۲۵ درصد احتمال بروز مجدد خشونت وجود دارد.<sup>۷۳</sup>

مذاکرات و توافق، گام‌های آغازین به سوی صلح می‌باشند. برای رسیدن به صلح دائمی لازم است این اطمینان حاصل شود که ساختار و فرهنگ منازعه از طریق یک روند مصالحه و آشتی گام‌به‌گام متحول می‌شود.<sup>۷۴</sup> در این روند، سیاست‌های حل منازعه باید به ریشه کن کردن عوامل منازعه، آشتی طرف‌های درگیر، عبور از وضعیت قطبی‌شده، مدیریت اختلافات، پذیرش تفاوت‌ها و زندگی مسالمت‌آمیز راهی پیدا کنند.<sup>۷۵</sup>

---

۷۲. Gartner et al., "Assessing Outcomes," 566.

۷۳. Oliver Ramsbotham, Tom Woodhouse, Hugh Miall, *Contemporary conflict resolution: the prevention, management and transformation of deadly conflicts*, 3rd Edition (Malden, MA, Cambridge, UK: Polity, 2011), 198.

۷۴. Ibid., 246.

۷۵. Ibid., 246.

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که روند طولانی‌مدت تامین صلح در اولویت طرفین درگیر در افغانستان قرار نداشته و در حال حاضر اولویت اصلی رسیدن توافق و ختم خشونت است. هرچند این اولویت‌بندی با توجه به نیاز به فوریت آتش‌بس و گفتگو قابل درک است، اما لازم است اقداماتی برای تحول ساختار و فرهنگ منازعه در درازمدت، بخشی از سیاست جامع حل منازعه باشد. تاریخ افغانستان درس خوبیست تا به اهمیت نگاه درازمدت به حل منازعه متوجه شویم. در آخرین مورد، ظهور مجدد طالبان نتیجه فقدان نگاه دوراندیشانه در حل منازعه افغانستان است. در غیاب یک دید جامع، مبارزه با تروریسم و شورش‌گری پس از سقوط امارت اسلامی طالبان در سال ۲۰۰۱، نتوانست مشکل افغانستان را حل کند. در نتیجه طالبان، پس از عقب‌نشینی موقت، به سرعت به میدان نبرد بازگشتند. این سناریو تکرارپذیر است، مگر این‌که به ریشه‌های مشکل افغانستان و پروسه صلح به مثابه یک روند درازمدت و چندلایه پرداخته شود.

## ضمیمه الف: پرسش‌نامه

### پژوهش الگوهای صلح با طالبان

#### ماهیت طالبان و منازعه

۱. دلایل اصلی جنگ طالبان و هدف نهایی این گروه از دوام جنگ چیست؟
۲. چرا طالبان در ۱۵ سال اخیر، علی‌رغم تلاش‌های صلح‌دولت، جنگ مسلحانه را بر مذاکره ترجیح داده‌اند؟
۳. آیا طالبان یک گروه شورشی محلی‌اند، یا جدال آن‌ها ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی دارد؟ لطفاً توضیح دهید.
۴. لطفاً علت‌ها و ابعاد بومی یا محلی جنگ طالبان را توضیح دهید.
۵. لطفاً علت‌ها و ابعاد منطقه‌ای جنگ طالبان را توضیح دهید.
۶. لطفاً دلایل ابعاد بین‌المللی جنگ طالبان را توضیح دهید.
۷. آیا طالبان اراده سیاسی برای پایان دادن به منازعه جاری را دارند؟
۸. آیا طالبان می‌توانند از طریق زور و خشونت بر دولت افغانستان غلبه کنند؟
۹. آیا دولت افغانستان توانایی نظامی کافی برای محو طالبان را دارد؟

#### تلاش‌های قبلی مذاکره با طالبان

۱۰. چرا تلاش‌های قبلی در ۱۵ سال پسین برای ختم منازعه طالبان ناکام شدند؟
۱۱. چرا طالبان به طور یک‌جانبه اکثر این مذاکرات و گفتگوها را فسخ کردند؟
۱۲. نقش دولت افغانستان در ناکامی این مذاکرات را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ (آیا دولت توانایی پیش‌برد موفقانه چنین مذاکراتی را داشت؟)
۱۳. چه عوامل محلی در ناکامی تلاش‌های قبلی مذاکره با طالبان نقش داشتند؟
۱۴. عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی این ناکامی را چگونه بررسی می‌کنید؟

۱۵. نقش میانجی‌های خارجی مانند ترکیه، قطر، مالدیف و روسیه در تلاش‌های

پیشین و ناکامی آن‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

۱۶. توضیح شما در مورد نقش یوناما در مذاکرات قبلی و ناکامی آن‌ها چیست؟

### امکان مذاکره و حل منازعه در آینده

۱۷. با توجه به سابقه منازعه و تلاش‌های مکرر برای حل آن در گذشته، امروز چه

موانع محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بر سر راه روند صلح موفقانه در افغانستان

قرار دارد؟

۱۸. با توجه به منابع و امکانات دولت افغانستان و ابعاد جنگ، کدام یک از سه

استراتژی اصلی حل منازعه (سرکوب نظامی، مذاکره و یا آمیزه‌ای از هر دو) را

برای حل منازعه افغانستان مؤثر می‌دانید؟ لطفاً توضیح دهید.

۱۹. آیا فکر می‌کنید فشار نظامی بر طالبان و راه‌اندازی دیپلماسی تهاجمی در

منطقه، به طور هم‌زمان، به کشاندن طالبان به پای میز مذاکره مؤثر خواهد

بود؟ لطفاً توضیح دهید.

۲۰. آیا فشارهای اخیر ایالات متحده آمریکا بر طالبان و پاکستان، به ختم جنگ در

افغانستان کمک می‌کند یا ابعاد و لایه‌های منازعه را پیچیده‌تر خواهد ساخت؟

۲۱. آیا دولت افغانستان، موازی با سیاست‌های تهاجمی اخیر ایالات متحده، توانایی

راه‌اندازی «دیپلماسی تهاجمی» جهت فشار بر کشورهای منطقه برای

دست‌کشیدن از حمایت طالبان را دارد؟

۲۲. در صورتی که طالبان حاضر به مذاکره شوند، با کدام شاخه یا شورای این گروه و

در کجا مذاکره شود؟

۲۳. اگر طالبان حاضر به مذاکره شوند، آیا بهتر است مذاکرات مستقیماً میان دولت

افغانستان و طالبان انجام شود یا توسط یک میانجی؟ لطفاً دلایل تان را توضیح

دهید.

۲۴. به نظر تان چه کسی می‌تواند نقش بهترین میانجی را بازی کند؟ میانجی داخلی یا خارجی؟ حزب سیاسی یا یک سازمان محلی مشخص، یک کشور یا سازمان بین‌المللی مشخص؟ لطفاً دلایل تان را توضیح دهید.
۲۵. نقش سازمان ملل متحد در راه‌اندازی و پیش‌برد روند صلح را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا این سازمان در آینده می‌تواند کمکی انجام دهد؟
۲۶. ظرفیت و قابلیت شورای عالی صلح در پیش‌برد مذاکرات با طالبان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
۲۷. آیا طالبان شورای عالی صلح را به عنوان یک نهاد معتبر پیش‌برنده مذاکرات به رسمیت خواهد شناخت؟ لطفاً دلایل تان را توضیح دهید.
۲۸. نقش پاکستان را در موضع‌گیری طالبان در زمینه مذاکره و صلح چگونه بررسی می‌کنید؟
۲۹. ادغام حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در روند سیاسی چه تأثیری بر امکان مذاکره با طالبان خواهد داشت؟
۳۰. گسترش داعش در افغانستان چه تأثیری بر سیاست طالبان درباره مذاکره با دولت افغانستان خواهد داشت؟
۳۱. روی هم رفته، برای ختم منازعه طالبان به چه شرایط و الزاماتی نیاز خواهد بود؟

## ضمیمه ب: لیست مصاحبه‌شوندگان

- ۱) یکی از دست‌یاران پیشین رئیس‌جمهور کرزی که به شرط عدم ذکر نامش صحبت کرد.
- ۲) آزاد، ریحانه؛ عضو پارلمان افغانستان
- ۳) سفارت ایالات متحده در کابل؛ یکی از مأموران سیاسی سفارت که به شرط عدم ذکر نامش صحبت کرد.
- ۴) سفارت بریتانیا در کابل؛ یکی از مأموران سیاسی سفارت که به شرط عدم ذکر نامش صحبت کرد.
- ۵) قلی‌پور، علی‌رضا؛ انستیتوت مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران، بخش مطالعات آسیا.
- ۶) گل‌زی، گل‌محمد؛ عضو حزب اسلامی (شاخه ارغندیوال)
- ۷) حیدری، محمد اشرف؛ رئیس پلیسی و استراتژی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان
- ۸) مهدی، محی‌الدین؛ عضو پارلمان افغانستان و عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی
- ۹) منلی، نجیب؛ تحلیل‌گر امور سیاسی در کابل
- ۱۰) منصور، عبدالحفیظ؛ عضو پارلمان افغانستان
- ۱۱) مایودون، پیپر؛ رئیس هیئت اتحادیه اروپا در افغانستان
- ۱۲) مجاهد، عبدالحکیم؛ معاون شورای عالی صلح افغانستان و رئیس پیشین نمایندگی طالبان در سازمان ملل متحد
- ۱۳) نصرالله‌خان، زاهد؛ سفیر پاکستان در افغانستان
- ۱۴) ناطقی، محمد؛ معاون حزب وحدت
- ۱۵) شورای امنیت ملی افغانستان؛ یکی از مشاوران ارشد شورای امنیت که به شرط عدم ذکر نامش صحبت کرد.



- (۱۶) پارامانوف، ولادیمیر؛ پژوهش‌گر ارشد سابق/ هماهنگ‌کننده پژوهش مرکز تحقیقات اقتصادی و مشاور پیشین رئیس‌جمهور ازبکستان برای سیاست‌های اجتماعی - اقتصادی
- (۱۷) رفیعی، عزیزالله؛ رئیس اجرایی مجمع ملی جامعه مدنی افغانستان
- (۱۸) راوش، داوود؛ رهبر حزب ملی ترقی مردم افغانستان
- (۱۹) سلیم، عطاءالرحمن؛ معاون، شورای عالی صلح افغانستان
- (۲۰) سکندری، قاسم‌شاه؛ رئیس مرکز مطالعات افغانستان و منطقه، تاجیکستان
- (۲۱) شیشینگ، هو؛ رئیس مطالعات جنوب و جنوب شرق آسیا و اقیانوسیه در انستیتوت روابط بین‌المللی معاصر چین
- (۲۲) ته‌ینج، بشیراحمد؛ عضو جنبش ملی اسلامی
- (۲۳) یوناما؛ مأمور سیاسی که به شرط عدم ذکر نامش صحبت کرد.
- (۲۴) یفتلی، زرقا؛ رئیس بنیاد تحقیقاتی حقوق زنان و اطفال.

## واژه‌نامه

منازعه: اصطلاح «منازعه» به جستجوی اهداف ناسازگار از سوی طرف‌های مختلف اطلاق می‌شود که می‌تواند چهره نظامی یا غیرنظامی به خود بگیرد. از آنجایی که هدف پژوهش حاضر، مطالعه یک نزاع خشونت‌آمیز معین است، منظور ما از منازعه بیشتر اختلاف نظامی یا خشونت‌آمیز میان دولت و یک گروه شورشی است.

شورش‌گری: شورش‌گری به فعالیت‌های نظامی و ستیزه‌جویانه گروه‌هایی اطلاق می‌شود که لزوماً بخشی از دولت نیستند. به عبارت دیگر، شورش‌گری مبارزه‌ای مسلحانه از سوی کنش‌گران غیردولتی است که یک هدف سیاسی را دنبال می‌کنند. حملات تروریستی ممکن است علیه اهداف نظامی یا ملکی صورت بگیرد. گروه‌های شورشی از تاکتیک‌های خشونت‌آمیز نظیر عملیات بغاوت‌گرانه گرفته تا تصرف قلمرو و اعمال تروریستی استفاده می‌کنند.

تروریسم: تروریسم نوعی از جنگ است که در آن خشونت اساساً علیه اهداف ملکی صورت می‌گیرد. تروریسم شورش‌گرایانه عملی هدف‌مند است و اهداف آن می‌تواند کوتاه‌مدت یا درازمدت باشد.

اجبار: اجبار شکل پیچیده‌ای از اعمال فشار بر یک طرف جنگ است تا طرف مذکور به صورت یک‌جانبه به جنگیدن خاتمه بدهد یا هم فشار جهت حل منازعه از طریق مذاکره است. اجبار قهرآمیز اساساً متکی بر نیروی فیزیکی است، اما اجبار دیپلماتیک بیشتر بر تعاملات خشونت‌پرهیزانه بسنده می‌کند.

دیپلماسی: در حل منازعه، دیپلماسی به مدیریت یک منازعه از طریق مذاکره اطلاق می‌شود. در این زمینه مذاکره و میانجی‌گری دو عنصر اساسی دیپلماسی به حساب می‌آید.<sup>۷۶</sup>

ارتباطات: منظور از ارتباطات، حفظ تماس میان طرف‌های درگیر در منازعه با هدف تسهیل مذاکرات و حل منازعه می‌باشد.

مذاکره: مذاکره به روندی گفته می‌شود که طرف‌های دخیل می‌کوشند نزاع‌های خود را با استفاده از رویکردهای خشونت‌پرهیزانه حل و فصل کنند. در اغلب موارد، مذاکرات نخستین گام در راستای حل منازعه و صلح می‌باشد. یک مذاکره ساخت‌یافته شامل سه مرحله میانجی‌گری، مصالحه و آشتی است. در مرحله میانجی‌گری، طرف ثالث یا میانجی‌گر دست به مداخله می‌زند تا گروه‌های متخاصم را به منظور گفتگو درباره احتمالات حل منازعه کنار هم بیاورد. در مرحله مصالحه، جانب سوم، گروه‌های متخاصم را تشویق می‌کند تا به سمت مذاکره گام بردارند. در مرحله آشتی، گروه‌های متخاصم تلاش می‌کنند بر دشمنی و قبول تفاوت‌های همدیگر فایق آیند.

توافق برای حل منازعه: به مرحله‌ای از حل منازعه گفته می‌شود که در آن مذاکره منجر به توافق میان طرف‌های متخاصم می‌شود که مبنی بر آن باید منازعه خود را حل کنند. در این مرحله ممکن است یک توافق‌نامه به امضا

---

۷۶. Christer Jonsson and Karin Aggestam, "Diplomacy and Conflict Resolution," in Jacob Bercovitz, Victor Kermenyuk, and I. William Zartmen (eds.), *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, 33-51 (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009), p. 33; Gartner et al., "Assessing Outcomes."

برسد، اما تطبیق این توافق‌نامه تعهدات بیشتر را از جانب تمام طرف‌های درگیر می‌طلبد.

حل منازعه: حل منازعه یکی از جامع‌ترین گام‌ها به سوی صلح پنداشته می‌شود. این روند، طولانی‌مدت، وسیع و پیچیده است که در آن عوامل ریشه‌ای و شرایط بنیادی یک منازعه به صورت همه‌جانبه حل می‌گردد. در این پروسه، ساختار منازعه و رفتار گروه‌های متخاصم از «ستیزه‌جویانه» به «سیاسی» تغییر می‌پذیرد. بنابراین، حل منازعه، منازعه را به یک روند سیاسی تبدیل می‌کند.

صلح: صلح به عدم موجودیت جنگ به هر وسیله و هر شکلی اطلاق می‌گردد. صلح می‌تواند منفی و یا مثبت باشد؛ ساختاری یا فرهنگی باشد. صلح روندی است که ساختار و فرهنگ خشونت را به محیط مسالمت‌آمیز تبدیل می‌کند. به منظور رسیدن به صلح، ساختار و فرهنگ منازعه باید با فرهنگ مدارا و شمول‌گرایی سیاسی تعویض شود.

صلح‌آوری: صلح‌آوری به وضعیتی گفته می‌شود که در آن گروه‌های متخاصم به صورت داوطلبانه حاضر می‌شوند منازعه را حل و فصل کند. در این مورد گروه‌های متخاصم از تداوم منازعه خسته شده و هیچ نتیجه‌ای را در تداوم فعالیت نظامی نمی‌بینند. بنابراین، آن‌ها تمایل پیدا می‌کنند تا نزاع خود را در یک محیط مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند.

صلح‌بانی: به نوعی از مداخله نیروهای بین‌المللی اطلاق می‌شود که معمولاً با رضایت طرف‌های درگیر صورت می‌گیرد و هدف از آن، این است که به

گروه‌های متخاصم کمک کند تا رفتارهای ستیزه‌جویانه خود را به فعالیت‌های مدنی و سیاسی تغییر دهند.

تامین صلح: تامین صلح، فعالیت‌های صلح‌آوری و صلح‌بانی را از طریق حل مسائل ساختاری و روابط درازمدت میان گروه‌های متخاصم تقویت و حمایت می‌کند. به عبارت دیگر، تامین صلح مرحله پیشرفته‌تر صلح‌آوری و صلح‌بانی است.<sup>۷۷</sup>

---

v. Ramsbotham, Woodhouse, Miall, *Contemporary conflict resolution: the prevention*; Jacob Bercovitch, Victor Kremenyuk, and I. William Zartman, *The SAGE Handbook of Conflict Resolution* (Loss Angeles, London, New Delhi, Singapore, Washnigton: SAGE, 2009).

- Akhundzada, Mawlawi Haibatullah. "Message of Felicitation of the Esteemed Amir-ul-Mumineen Sheikh-ul-Hadith Mawlawi Hibatullah Akhundzada (may Allah protect him) on the occasion of Eid-ul-Fitr." *alemarah*, June 12, 2018.
- Ahmad, Azam and Matthew Rosenberg, "Karzai Arranged Secret Contacts with Taliban," *The New York Times*, February 3, 2014.
- Bazeley, Pat. *Qualitative Data Analysis: Practical Strategies* (London: SAGE, 2013).
- Bercovite Jacob., Victor Kermenyuk, and I. William Zartmen (eds.), *The Sage Handbook of Conflict Resolution* (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009).
- Blatter, Joachim & Markus Haverland. *Designing Case Studies: Explanatory Approaches in Small-N Research* (New York: Palgrave, 2012).
- Coll, Steve. *Directorate S: The CIA and America's Secret Wars in Afghanistan and Pakistan* (New York: Penguin Press, 2018).
- Connable, Ben & Martin C. Libicki, *How Insurgencies End* (Santa Monica, CA.: RAND, 2010).
- "Government Discloses Details of Ghani's Peace Offer," *Tolo News*, February 28, 2018.
- Crocker et al. "Why Mediation Matters: Ending Intractable Conflicts." in Jacob Bercovite, Victor Kermenyuk, and I. William Zartmen (eds.). *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, 492-505 (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009).
- Cunningham David, E., Kristian Skrede, and Idean Salehyan "Non-State Actors in Civil Wars: A New Dataset."

*Conflict Management and Peace Science* 30 (5): 2013, 516–531.

Cunningham, David. “Blocking Resolution: How External States Can Prolong Civil Wars.” *Journal of Peace Research* 47 (2): 2010, 115–27.

Greig, Michael & Paul Diehl. *International Mediation* (Cambridge: Polity, 2012).

Jonsson, Christer & Karin Aggestam. “Diplomacy and Conflict Resolution.” In Jacob Bercovitz, Victor Kermenyuk, and I. William Zartmen (eds.), *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, 33-51 (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009).

Jones, Seth G. “Why the Taliban Isn’t Winning in Afghanistan?” *Foreign Affairs* (2018).

Giustozzi, Antonio. “Taliban and Islamic State: Enemies or Brothers in Jihad.” *Center for Research and Policy Analysis*, December 14, 2017.

Gschwend, Thomas & Frank Schimmelfennig (eds.), *Research Design in Political Science: How to Practice What They Preach* (New York: Palgrave, 2007).

Ibrahimi S.Y. “The Taliban’s Islamic Emirate of Afghanistan: ‘War-Making and State-Making’ as an Insurgency Strategy.” *Small Wars and Insurgencies*, 28(6), 2017: 947-972.

Kolb, Sharon M. “Grounded Theory and the Constant Comparative Method.” *Journal of Emerging Trends in Educational Research and Policy Studies*, 3(1), 2012: pp. 83-86.

“Letter of the Islamic Emirate to the American People,” *alemarah*, February 14, 2018.

Message of Felicitation of the Esteemed Amir-ul-Mumineen Sheikh-ul-Hadith Mawlawi Hibatullah Akhundzada on the Occasion of Eid-ul-Fitr. *Alemarah*, June 12, 2018.

- Nelson, Dean and Ben Farmer. "Secrete Peace Talks Between US and Taliban Collapse over Leaks." *The Telegraph*, August 10, 2011.
- Peck, Connie. "United Nations Mediation Experience: Practical Lessons for Conflict Resolution." In Jacob Bercovitc, Victor Kermenyuk, anf I. William Zartmen (eds.), *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, 411-434 (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009).
- Pierre, Elizabeth & Alecia Jackson. "Qualitative Data Analysis after Coding." *Qualitative Analysis* 20(60), 2014: pp. 715-719.
- "Quarterly Report to the United States Congress," *SIGAR* (April 30, 2018).
- Ramsbotham, Oliver. Tom Woodhouse, Hugh Miall. *Contemporary Conflict Resolution: The Prevention, Management and Transformation of Deadly Conflicts*, 3<sup>rd</sup> Edition (Malden, MA, Cambridge, UK: Polity, 2011).
- Reuter, Christoph, Gregor Peter Schmitz, & Holger Stark. "How German Diplomats Opened Channel with Taliban." *Spiegel Online*, January 10, 2012.
- Sheany, "Ulema from Three Countries Meet in West Java, Denounce Terrorism, Suicide Attacks," *Jakarta Globe*, May 11, 2018.
- Shenk, Jamie & Michael Kugelman. "What Peace In Colombia Teaches as about War in Afghanistan?" *The Diplomat*, December 23, 2017.
- Sigmund Gartner, Scott & Molly M. Melin. "Assessing Outcomes: Management and the Durability of Peace." In Jacob Bercovitc, Victor Kermenyuk, and I. William Zartmen (eds.), *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, 564-579 (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009).



- “Statement by Political Office of Islamic Emirate Concerning Last Comments by US Department of State.” *alemarah*, February 28, 2018.
- Strick Van Linschoten, Alex and Felix Kuehn. *An Enemy We Created: The Myth of the Taliban al-Qaeda Merger in Afghanistan 1970-2010* (London: Hurst & Company, 2012).
- Weiberg-Salzman, Mirjam. “Ending Ethnic Civil Wars: Negotiations or by Military Defeat? Lessons on Security from Sri Lanka.” *Journal of Asian and African Studies* 50 (2), 2015: 135-159.
- Zaef, Mullah Abdul Salam. “Special Interview with Mullah Abdul Salam Zaef.” *Tolo News*, June 13, 2018.
- Zartman, William. *Elusive Peace: Negotiating an End to Civil Wars* (Washington DC: Brookings Institution, 1995).
- Zartman, William. “Conflict Resolution and Negotiation,” in Jacob Bercovite, Victor Kermenyuk, and I. William Zartman (eds.), *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, 322-339 (Los Angeles, London, and New York: SAGE, 2009).
- Zartman, William. “Dynamics and Constraints in Negotiations in Internal Conflicts.” In I. William Zartman, ed., *Elusive Peace: Negotiations and End to Civil Wars* (Washington D.D.: Brookings Institution, 1995).

## معرفی نویسنده

یعقوب ابراهیمی استاد علوم سیاسی در دانشگاه کارلتون در اتاوا است. ابراهیمی دکترای خویش را در رشته سیاست بین الملل از همین دانشگاه به دست آورده و در حال حاضر در حوزه نظریه های روابط بین الملل، امنیت بین الملل و تحلیل منازعه مصروف پژوهش است. مقالات علمی ابراهیمی در ژورنالهایی چون *سروی آسیای میانه*، *تروریسم و خشونت سیاسی*، *جنگهای کوچک و شورشگری* و *جاهای دیگر* نشر شده اند.

# اکلومی حل مناره در افغانستان

ساروی میان بخشیدن - مناره از طریق مذاکره


مطالعات ۳




 @AISS\_Afg

 www.facebook.com/AISSAfghanistan

 https://t.me/AISS\_Afg

 www.aiss.af

 contact@aiss.af

 -۹۳ ۷۹۹۸۴۰۱۶۱

ISBN 978-9936-8043-3-3



9 789936 804333